

عصای جناب امام

و بیعت نکردن جناب خاتم النبیین است و آنچه بعقل فایز می رسد این است که هر یک از ائمه زائمه را شکسته مامور
 بامری بودند و طومانیست که بهر چیز قبل امین متعلق به هر یک از ایشان بنزد سید المرسلین آورده بودند و بزود
 مهر طومار خوراکش کرده آنچه در آن مرقوم بود عمل میکردند ستورالعدل حضرت امام حسن مصباح و مستور
 امام حسن و محاربت و شهادت بود و از حکم الهی گذشته فرود و بهای حالات آن دو بزرگوار و بجهت آنند در
 کمال وضوح است اول آنکه مقامه بواسطه کمال نژادش چون حضرت امام حسن علیهما السلام بود و الا بعد از آن
 شایسته در کمال استخوانی است که بر این جناب تسلط یابد و آن بزرگوار را بقتل رساند لکن چون غرض مشتبه کننده
 بر خلق احمق بود از در مصالحه زامدوان که بدو در عالمین را گوشه نشین ساخت و در سلطنت مفسوخ
 خو چون استقلال کلی هم در شایسته و متدبره لکن از حکومت خویشان یلبند گذشت و خوات که برید و اولی عهد
 خوشنادر و این جناب را محل کار دید و اینها بقتل آن حضرت سعی نمود تا بمرد رسید و اما برید پیلید از فطرت جرات
 و غرور در این خون حضرت امام حسن ساعی بود این حضرت زار در هر حال بود اما محال است آن حضرت
 بر نمیداشت اگر چنانچه حضرت امام حسن نه یکبار بلکه صد بار ضایع یابند و صفتها شاکر آن ملعون و در این
 خون آن امام مظلوم دست بر میداشت پس چون آن بزرگوار دید که ناچار گشته میشود آنچه لازمه اتمام حجت
 بود بر این جماعت نمود و بهر نحو که بایشان سخن گفت مؤثر نیفتاد پس چنانکه در تاجیه شهادت رسید و آرد است
 که چون آن مظلوم بیدار در سردرهای کربلا نهاد و بکس نماند تا در سفله پروردگار رسد و آنگاه بلند بشاید
 نه برادر گذارنده فرزند طحال شوکت آن شهر ناپی بر شد غریب بکس و بی یاری برادر شد معلوم
 حادثه بر محل و بری نکند و قضا با و پیری و برادری نکند است همین نه دامن کلکون و دیده تراش
 هزار دهم خونخوار در بر آید است این حضرت بصورتی بخوبی که تمام سپاه کوفه و شام شنیدند فرمود که
 قوم اگر برای ملک با من جنگ میکنند مجاز و عراق و سرسراق از آن شما دست از من بردارید تا بقیه طفا
 خورشید و زنان داغ دیده شکسته نال توجه کنم بجز همین بجز خدا و حرم رسول و در اینجا مقیم و بعبارت
 حتی قدم بر دامن کفشد محال است که چنین کار کنم زیرا که چون مجاز رو گشته انگری حضرت فرمود که بیک
 کفر میروم کفشد این نیز مانند خواهش اول منوع نیست حضرت فرموده راه دهید مردم بترد بترید کفشد تو
 مرد فصیح و زبانی برید زانوی بخواهی داد پس آن مظلوم بزرگوار خواهشی از این جماعت بدکار نمود که تا قیامت
 از این شما ندیده ارض شما اشکبار است این حضرت فرمود که چون این را قبول نمیکند اسقوی بشریه من لانا
 بیدل بکطلبه دیگر من ایست کونشکی اهل التین است با الله که زشتی کیابم از بهر خدا و هدایم
 بر بیو طنان گرم ثوابت هر چند بقطره زابت کافر کشد اریه شما نوا لب نشسته نکشته منبها نوا
 هر چند زخبل شما نام اما بختا منبها نام کفشد ای پیر بو تو با کون تمام روی من زاب کرم و در
 ماد زاید قطره بتوندیم تا با برید بچنگ کنی پاکش شوی این جناب فرمود که هیچک از اینها چون قبولی
 کنند پس بیک بمیدانم شد چرا که من بکفر و شما جماعت لبیا و لشکر بی شمار تا مرد از نامرد و شجاع از
 حیابمتا شود پس بعد از مسعود و سایر بر سران شما مرد و در این خواهش حضرت را قبول کردند و بفاصله پس
 نلبلی از کفنه خود پشاشند و بیک دفعه بر آن امام وحید غریب بکس از هر طرف حمله ور شد و فرود
 حربه از چهره شک و کلونخ و تیر و نیزه و شمشیر برید تا زین این جناب بکار بردند ایغز ملاحظه نمای

نم

از آنجا که...

که ایشان آنچه خواستند و مطلب که از آنحضرت می بیند پرسند چگونه با موکل تن در میمانند پس واضح
 که هر چه از اقسام که بود اینجا بر الا محاله بقتل می رسانند پس بیعت کردن با زید چه شرم داشت و هم آنکه
 از وجود مصلحت نکردن حضرت امام حسین ع این بود که سید مرتضی علم الهدی گوید که چون زید با حضرت
 امام ع بنی هاشم حضرت سید ابی طالب قریب بود و خلا بقره بقت شریعت مصطفوی را چند فراموش نمود
 بودند که بعد از مصلحت حضرت امام حسین ع بکلی بن از میان برود و چون سلطان معاویه بدستال
 آمد بافت و رسوخ و در عالم شایع گشت چنانکه لعن بر حضرت امیر ع را جزء خطب میباشند و در حدیث
 و ضایع حضرت زوالی و کشته شدن مکررند و علی ع لک القباس مردم رسوم شریعت را بکار فرمود
 نموده بودند پس اگر جناب امام حسین ع دست به بیعت زید میزد و در مکه شوالی بوم الموعود اسمی و رسم
 از شریعت محمد ص و طریقه مرتضوی و مذهب شیخ و سنن اثنا عشری باقی میماند پس حضرت امام حسین ع
 بیعت نکرد تا آنکه درین بکلی ضایع نشود و مردم بدانند که مذهب بکراست بنی هاشم در زاد و دکت عصبانیت
 سیم آنکه حضرت امام حسین ع اگر بیعت مکرر بر اکثر خلا بقره چنان معلوم میشد که معاویه و زید هیچیک بر باطل
 نبوده اند و آنچه ایشان مبر کرده اند شریعت حق بوده و حضرت امام حسین ع چون چاره اثبات بطلان ایشان را بجز
 تسلیم بر مملکت خود و اصحاب کرام ندید پس ناچار بجهت نصرت بن پروردگارت بنی هاشم در داد و در بعضی از روایات
 مانوره از مصیبت که بدان مظلوم خطاب شد که السلام علیک یا ناصی بنی الله چهارم از وجوب بیعت نکردن
 حضرت امام حسین ع با زید پدید سید مرتضی ع گوید این بود که چون اهل کوفه و سایر مردم در اول کار که
 با حضرت امام حسین ع بیعت کردند و آخر کار نفاق خود را آشکار ساخته خواستند که آنحضرت را دست بسته و بی
 سپاندان بر دروازه روی اضطرار ناچار به بیعت آن غدار راضی شد و لیکن حضرت امام حسین ع را اهل
 نا اهل کوفه بجان خود خواندند و نامها بد آنحضرت نگاشتند که ما را امامی نیست بزودی بدین صوت و خیر
 که جللی یا تو بیعت مکنیم و برخلاف بنی امیه و بنی امیه در اینحال تکلیف ظاهر آنحضرت حرکت بجانب ایشان
 بود و هیچ یک از انبیا و ائمه ما مور بعلم باطن نبوده اند چنانکه این حکایت در ضمن احوال حضرت امیر ع بوضوح
 پیوسته الحاصل چون حضرت امام حسین ع بجانب کوفه آمد لشکرهای بسیار با آنحضرت رسیدند و نگذاشتند
 که آنحضرت مراجعت نماید و بر فرضی که آنحضرت معادت مبرک و بیخاک که توجه مفرق و بواسطه ضلالت و بطا
 شوکت بنی امیه آنحضرت را بقتل می رسانند چنانکه پیشتر بیرون داد و اصل حرم گشتند حال آنکه جمعی و ذ
 خلیفه میباشند و هم چنین اگر حضرت امام حسین ع با بنی فلت تن در میماند و با پسر یا در حرامزاده که در زل تریز
 ناس بود بیعت می نمودند و حاشا که آن ولد الزنای پسر ولد الزناد است از آنحضرت بر میباشند چون آنحضرت دید
 که از کشته شدن مفرق نیست ناچار با معتمدی قبل از آنکه باسی هزار نامرد مجاز به پرداخت تا بد رجعه رفیع
 شهادت رسید القصد حضرت امام حسین ع قیس را طلب فرمود و امر نمود قیس را که با معاویه بیعت نماید امون
 ناک دین عرض کرد که فدای تو شو با بن رسول الله ص بقره بیعت تو در رقیبه من است و من طوق طاعت تو را
 از کردن تو ام بر کوفت حضرت قیس را مصالح مستفقانه نمود و فرمود ای قیس مصلحت وقت این است که اطاعت
 معاویه نمایی و من تو را از بیعت خود بجل کردم چون قیس اهتمام آنحضرت را در آن باب ندید ناچار بفرمود
 آنحضرت نیز معاویه قیاسا با او بیعت نماید چون معاویه قیس را دید گفت ای قیس بیعت کن با من قرار بگرد

تو زنده باشی قبر کفتم بخدا قسم که من زایمی نبودم که زنده باشم و تو فدا شدی که زنده بودی که زنده
 فتنه مشعل شو خلافت از چپ راست برخواستند و باب بیعت ان الش افروخته و انت کین داوند تا انکه قبر
 از روی آگاه بان گمراه بیعت کردی بلی اخلاص کیشان بگزید و از ادب نشانان بانام و ننگ در حضور مخالفان
 لعین و منافقان بر کین در اجزاء کلمات حقیقی تر بر بیاند و اصل از کشته شدن پروا نمیکند و از این قسم
 وجود در دار الاماره کوفه از شعبان پاک اعتقاد و مخلصانیک نه با مقایه مردود و اتباع ان مطرودین
 روی نمود چنانکه منافقان بی عرضه و بیستم تمار و رشید هجرت با پسر پاد که بد کوفه انفاق افتاد در کید
 اصحاب مشهور است که ای خواستند و فضایل مناقب علی ال علی مطاعن و مستان بنی امیه متابعان ایشان
 کفند و از کشته شدن بگویی نکرده و مانند ابو بروه عامر و عبد بن عقیف که با پسر پاد مقاضا
 شد بد نمودند و از شوکت ان حرام زاده ترسیدند و از است که چون سر مطهر حضرت امام حسین را بر
 پسر پاد در دار الاماره کوفه آوردند ملعون خضیبه بن جوی در دست بربک دندان حضرت را بر زمین
 ارم کرد و مجلس ملعون حاضر بود برخواست و گفت ای پسر مر جانه بدت شری ای فتنه گران زامن و زور
 تا یکی ظلم بر این تشنه لب فرات چوب پیداد من بر لب پر نشسته جگر زانکه دیدم چمن چشم نبی کرات
 که میکشد و سرانگشت نبی شیر شکر هم میکشد نبی زان لب و شایب جبات بجهت رنج کنی لعل لبی که بود
 سخن گوهرش از مرتبه بیرون زججات پسر پاد بر داشت و گفت ای کی الله عیبیک یا عدوانه که به
 میکنی بدشمن خدا که حق تعالی بر او داده است که این بود که پسر و خرف شده هر اینه کردن تو را مرد خرد
 گفت ای پسر مر جانه خبر دهم تو را از حدیثی که شنیدم ان بر تو دشوار آمد و زوی رسول خدا صحن پاد
 راست و حقا این سر بر زان چپ خود نشانید بود و دست مبارک بر سر صوت ایشان میکشید و کوبان این
 مضمون را میفرمود که بیدل ایچدا این پسر هم که علی را خلفند هر دو عالی گهر اند و کرای صدقند ایند
 مر پاد که سپید شده از یک خورشید فلان وقت تو را تبریح شرفند این دو آخر که بر او زده سر زبل منزل
 هر دو در برج امامت و فقه کلغند گوهر در برج شرف و کشفند این دو پسر بینه نوناوه بتناش من غر
 می سپام تو از امت خویشا نرا هر دو ایشان خاندان من با خلفند ای پسر پاد بنکوی محافظت کردی
 امانت رسول را پس گریبان از سرایان بی ایمان بر تو آمد و گفت ای اهل کوفه لعنت خدا بر شما باد و لر شد
 ما و به نوناوه و پیمبر را برای خواطر ذریه زنا کشید بد و جود علی اکبری که در صورت شبیه بود به پسر
 خدا کشید دی بدید انصاف بنکرید ای قوم که از برای که در کربلا را کشید و از این مقوله احتیاج
 نثار بودند که از کشته شدن نمیرسد ند و کفر و ضلالت دشمنان من را علانیه بگوش خاص و عام صبر شد
 و ذره از کشتن و ذوال دولت و مال و بر طرف شد اهل و عتقا و عتقا و درم و دینار بر و انبیکو
 اللهم جعلنا من اولیائک فان انما تمکدکم سبام انما فقیح کتولیا نیک لا خوف علیهم ولا امر یخرج
 لیسر الله الرحمن الرحیم محاسن جنتان نکدن مویا و صلی اللهم علی مظهر البیرون
 و الامامة الاحلیة و قد صدقوا بالقوة و الشهامة العلوية الذی هو افضل الخلق جدا و لبا و اما
 فی افراد البسیرة و الذی حج عیبر حجة علی قدمه طلب الیه ضایة الالهیة فخرج من ماله ثلثا فاصدق الله
 الیابیه حجة الله علی كافة البرية موقد صایح العید و السنین و محیذین الشرف الفین و الصاع بالحق

جانب حق تعالی

فی الیوم العین المطهرین الشریب والرحیم والدجودن الامام المؤمن ابو محمد الحسن صلوات الله علیهم وعلی
 شرط محبت است بجز غم نداشتن از ام جان و خواطر خرم نداشتن از غیر دوست و می خورد بسود دوست
 الاخذای در همه عالم نداشتن جانی برای خدمت مابان بن بر است اما چون طلب کنند از نداشتن
 معشوق اگر در دیده پراز خون پسندش عاشق بجز سرشک و فداوم نداشتن کوسریک اشاره ابرو طلب
 کند سر دزد و در ابروی خود غم نداشتن در راه او اگر هر بار در خند کین شرط و صفت بد پریم نداشتن
 کرام تلخ و تلخ بگر خواهد از کسی در کاسته جای شهید بجز رسم نداشتن زان تا که خورده سؤال الناس مجتبی
 در هم نکرده روی خود اهل و مرجبا سبکترین هم که مخصوصا با رگه قرب الهی بوجه احسن و طریق مستحسن بیان
 نماید مخصوصا ذات پاک احسن الخالقین است که چمن رسالت زاب سبک و جو ز پیچود سعادت نموسبلی زینت
 داد که ایباچمن رستا و نبوت از دل چشمه سنا اطاعت داشت خرمی سر جو بیبا امامت ولایت از نسیم مکرمت
 وی لعل لبش اوده الناس مرفام گردید و زهرسته بقصد باقوت جگرش بگام رسید اعنی بجانته حدیقه مصطفوی
 و کل کلین مرتضو احسن المحبتین و امام الراشدین اصحا کسا جناب امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه
 شیخ صدیق در امالی از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که آنحضرت فرمود روزی من و فاطمه و حسن بن زینت
 بلند رفت سیدان نبیانه نشسته بودیم که در آنوقت آنحضرت شروع نمود بگوییستن من عرض کردم که یا رسول الله
 چه چیز تو را میگرداند حضرت رسالت ما بفرمودند که منکرانند مرا آنچه بر شما بعد از من وارد میشود عرض کردم که
 فدای تو شوم چپست حضرت فرمود که یا علی که به سپکم بواسطه ضربتی که بر سر تو رسد سپلی که بر رخسار فاطمه
 زنند و زخمی که بر زان حسن واقع شود و سستی که بر او خورازند و از بیت و از آزار بیستاکه بچکن رسد حضرت
 امیر فرمود که پس همه اهل بیت بگویند بعد از آن من عرض کردم که یا رسول الله خدا نیا فریده ما را مگر از برای
 باد آنحضرت فرمود بشاوت باد تو را ای پسر عم که خداوند عالم عهد بسته با من که دست ندارد تو را مگر منافقان
 و اخی است که کبک طهارت مولد داشته باشد باید رمید اعداوت علی و آل علی نمیکند از دین و از این
 بزرگواران بجز از منافقان خبیث فطرت بنده بنان دینی مرتبت نیست خلقت از کنی دیگر سر نمینداه آه بقدر
 مطلوبی از سوره که از دنیا پرست است و نفاق پیشه گان پر کین در دزد دنیا چه کشند از آنجا آنحضرت اما
 حسن لحظه از مکر و غد و منافقان فارغ نبود و شبی بر بستر راحت نغنونانکه بجز وجد مجد بزرگوار خود نشنید
 بود و در اهادیت معتبر است که چون امر بیعت مضمنا صبا جناب امیر حسن و فاطمه با انجام رسید معاویه بالسر
 خود میان شبام روان شد و آنحضرت با برادران و قلبی از احتیاج و ملازمه ساعات نشان که در وقت سر اسرع
 آنحضرت باقی بودند روانه شد طبعه شد در زاویه عزلت مشغول عبادت حضرت عزت گردید تا بعد از نماز
 قبل معاویه جمعی بر آنکخت که بر گروهی از شهباش بخواه او زده چهل نفر از ایشانرا بقتل رسانند
 چو اینعلقت و نقض عهد صریح از آن شیخی بظهور رسید حضرت امام حسن بیبا ملول و اندوهناک گشت
 روانه شام گردید و از آن پلند شکاها کرد که نقض عهد کردی و صلح را بر هم زدی از مکار و غدار و حلقه
 اشرار و فجار عذهای روغ آورد و قلمهای خلاف خود که مرا از این حکایت اطلاع حاصل شده است
 که مرتکب این فعل زشت شد اندایشانرا بجز امیر نام آنحضرت از غایت حیا ساکت شد بعد از چند روز
 توقف در شام از راه موصل روانه شد طبعه گردید و در خانه شخصی که ظاهر دوست ناظرا دشمن

و در روزی که در آنوقت

خواص

خانواده

وقار حضرت

خانواده و نماز بود و اول اجل فرمود چون معایه قد و منزلت المختار را کما یبغی میدانست قطع داشت که
 هوشمندان امت حضرت رسالت باطنی تمام بان معنی انام است از بیم آنکه رفته رفته خلق دست از ان
 غایت خلیف بر زبان نهند پوسته و مقام ان بود که بر زویر و ملعتی که مضمین بر و زقیاحت نباشدان
 حضرت را بقتل رساند نظر بانکه میدانست که المختار در موصول در خانه آمد منافق و منزل خواهد کرد که قبل
 از شریف بودن اینجناب از من زبان مرد و در ایدیم و در بنای او و عده های بسیار فریضه بود که المختار را در
 خود صبور سازد منافق مرد و در در خانه خوشه و تینه بان مهاجرین زهر خوراندند و فریضه من زبان بدید
 کند دره همان جا را بر سر سفره خود کس نکشد همانرا کرد و همان زمان سنگ مرد و در یلید خواست که برای
 در در شجره انرا و هر مرتبه که المختار را زهر بسیار انطیب های همان رنجور میشد و شکفتنی بی
 نداشت ساقی و در انجام چرخ کار از نیت دست تصادف کلوی من خباط روز کار در بغا که خلیف
 بر قدمند و خت که آخر شد کفن انعام در فرزند هم جاشکد زاحقی نبود نصیب من چون غریب چهره
 الفرض است بد بزکوار بعد از بیچ بسیار از حضرت شافی الامراض طلب غامبه و عافیت میباشد از
 پاید نامه معار و نوشت که سه مرتبه فرزند نظر بانکه در کار کوبید آمد نمیدانم حکم انکار و قد در زهر
 در اهل بیته او فرستاد و نوشت که تا که یکم پوسته دلت ضابطه بداد کند قتل میماند و ما را میخواهد
 کند این بزهر هلاهل که چه بر کوه زنی سنگ بر سینه زنان اید و فریاد کند سعی نای تا قدر ان
 در زبان حضرت چشانی بانکه اگر در از این زهر بود بر جگر رسد و جانوان مجهلاک شوند از اتفاقات غنه
 ان سگی که حامل ان زهر بود در منزل ان سزا زنی و زنده بپاید یعنی سید فرود آمد و طحا که داشت زهر را
 کرد فرود آمد و سگی کوی شد و بر او دستور شد در ان هنگام که کوی کوسنه بان موضع سپیدان سنگ مرد و در
 دایره خود ساخته زاره پاره نمودن شران چندت خواست بگریز میباش چندت پیچید و انجا ماند و در ان حال که
 از زبان حضرت امام حسن با انجا رسید و انحالک در بدشتر از درخت کشود و انچه در با شتر بود و حضرت
 نمودن شیشه و نامه معار و به زاد بد الفورا و از برداشته بخدمت ان ساسا حضرت امام حسن فرود آمد و حضرت
 در موصول در من زبان من زبان غذا رنشته بود و بانکه احادیث مشغول و خصا مجلس استفاضه میباشد
 حضرت چون نام را مطالعه فرمود رنگ میناکش بر او فریضه خواستند که کسی بان مر مطلق نکرد که موجب
 خجالت من زبان شود ان نامه را در بر مصطلی خود گذاشت بان مشغول ذکر احادیث کرد بدی و اما انکه بان
 عالمی یادش نثار مهر و از نوزد و پیش شرمنا هم او را بین که نوزد و سنا سرش من را غمگوار و اشکوار
 هر چند خصا در مقام استفسان نامه بر آمدند حضرت بر و زندگ سفید مسعود ثقی که غم مختار و خاک
 موصول از جمله اخلاص کیشان المختار بود در مجلس حضور داشت است دست زدی بر مصطلی المختار بود
 ان نامه بر او و مطالعه کرد و بر خود لرزید و بر قدم المختار افتاد و عرض کرد که خدا تو شوم اجازه
 ده تا از من زبان تو صورت این واقعه را سوال کنم ان منبع لطف احسان و ان بحر جام و زلفت بکران فرمود که من
 نمی بینم که وی پس از چندین زحمت و محنت شرمند شوی پس بعد اجازه المختار من زبان را طلبید با و گفت
 که این منافق حضرت رسول با تو چه بد کرده وی گفت که بخدمت المختار رسیدم ام خاشاکه از ان زور کوار
 جفائی من رسید باشد بعد گفت از اهل التومینین چهری کشید گفت چند ملازم رکاب مستطاب

انوار العباد
جلال محمد زکریا

بسم

انجناب بودم و از آن بر کزیده دو جلال غباری از ملال بر خواطر من نه نشست سجد کف من جز آن فرزند
 و جگر گوشه علی مرتضی چنین تصدفا اندیشیده اینت جواب خط و شنبه زهر ملاهل که معاویه بجانب تو
 فرستاده اثنی منافق انکار بلین نموه فهمی که دروغ خورد ملازمان سجد چندان چوب سنگ بران مردود
 زندگه روح از کالبد بخش پرواز کرده روگ با لشکر آن روان سدا انحضرت چند روز در موصل
 تو خبر مبدین تطبیق فرمود چون امام عادل زاد موصل بمجانبی با درویشی در مناسبت چنان دید که جمیع
 موصل در زمین یک مجلس گوشه نشینانند بدانکه چو حضرت امام حسن را در سجد طبع چند مرتبه
 ساختند آن بر دگوار هر مرتبه از شفاخانه غیبی یافته روزی بر او از اطلبید فرمود که دو شاست که من در
 مقام پیوسته علی در بخورم هاتف من مرا که شاد و زان انجام کرد زان جوعه بکام من تلخ کام بود
 خون ملال خواست بر اعدا دوان از آن بر من سپهر رحمت کتی خرام کرد منجوه بمجهت اب تغییر هوا بموصل
 رفتن چند روز آنجا توقف نام پس با این عتس و بغض از خدام کردن اساس موصل شریف بردند زان وقت
 در دمشق شخصی بود بظاهر باطن کور و از شوه دین و شریعت مجبور از لباس مروت و اختراع کمال عدا
 با خاندان رسالت داشت چون خبر ضول آن فرزند رسول را بموصل شنید با خود اندیشید که اینک لیر
 دشمن من موصل آمده و کسی بحق من کما بدینده سزاوار است که بموصل بخت در وقت فرصت کار
 او را بازم پس عطا که در وقت داشت بزهر لوده کور کورانه بجانب موصل رفتن از راه مسجد رود رفت
 سزاوار حضرت امام حسن عاظها را خلاص زاندمو موکوتی در درونش ما راها زانها ظاهر تر کلا
 باطن خاها انملعوب بجا در اوقات نماز امتدایان سزاوار ق مینموی و چو انحضرت احاطت کرد مفرمود آمد بود
 صدا بگریه بلند کرده او از کوبه او بگردون هر سپید و پیوسته انتظار فرصت میکشید که بان عظامه و کا
 ان سید مظلوم را ساخته براه حویله سد و سزاوار انحضرت نماز با ممد ا کذارد از مسجد شریف بیرون آوده
 و بر در کانی که در حوالی مسجد بود نشسته پای راست را بر بالای پای چپ طایه با نازان سخن منکفت کرن
 کوبی بخت از انجا ت خیر ر کشته از مسجد بیرون آمد و بران حضرت دعا و ثنا منکفت و عضا از این طرف
 با نظرف بر زمین مینها از قضا ان عضا ان کور پلید بر پشت پای مبارک انحضرت رسید انمرو و دازل و اید
 داشت که نوله عضا بکجا آمد بقوت هر چه تمام تر انصا از ابر پشت پای ان کلا و دین و دنیا فرو برد که خلیفه
 عظمی پای منبا کتر رسید ان مظلوم اه از جگر کشید و مدهوش گردید بر زمین غلطد نفی آئی فلک ای
 از جلال احد بجز از ملال و بدر تاکی میکشی تیغ دوسر تا کنی خون در دماغ اهل بیت مرتضی زهر
 چشمی مینوی ملاحظه ای پیدا کرد منبرگاه از عسل انش تو بر نیستودین حیرتگاه از نوبت کلشن جسد شد
 میانی که فلاک کور را از اطله در عزایش منبر بر کلشن ایمان تبر الخرای پیرم تاکی تیغ زهر بود خو من
 کامی کاهی بنا که بر جگر الحاصل پای مبارک انحضرت در ساعت زخم کرد و خون بشته از آن زخم جاری شد
 چون آن بر دگوار هوش آمد فرموداه اه هر جا که میروم کبید و مکرد شستنا قرین مر ایست و کاشند بر زمین
 بنالشم انوز که بی ذبت اعدا بکرم دوسه وز شود نزول بلا هر کجا فرود ایم کما رو کردی از بند
 بیاسای موالیان خوشندان کور ملعون را بر خور ساندان معده علم عفو فرمود که دست از زمین
 کرد و ظاهر باطن هر دو کور است در آخرت با ظالمان محسوس خواهد شد پس با من مظهر رحمت و سعادت

گروه سوزن کز زین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
اللهم صل على محمد وآل محمد

موضیل

نورشقی را گردند چنان بدینچه خلاصه پاکوخت در گوشه پنهان شد پس جراحی از برای معالجه از او
او گردند نظر جراح که بران جراحت فائده کفایتی از آنجا که بکار برده اند زهر پاره اند و این زخم را بعد
زده اند اصحاب غرض کردند با این رسول الله نکد اشقی تا جری عمل او را با برسانیم انحضرت فرمود که طریقه معالجه
که جراحی عمل او با خواهد رسید پس معالجه بر داشت و ان زهر را از عروق و اعصاب انحصر کشید و ان خطر
عظیم از اجتناب صدق شد امونان بگزم کجا او بگزم او بگزم پنجاه زخم کجا بران حضرت امام حسن
واضح بودند که جراح حاضر شاند و معالجه زخم ان مرد را امیر از اندام بگفت که بدین شرح چاک چاک
کا صحت انداخت که او را انصرت نماید برادر برای انحضرت رسید نکد اشقی اگر چه خواص انحضرت مرهم پذیر
نبود اما بد شرفش از انبار لیبیا برود حضرت امام حسن بگزم بر یا ایها انکسر رسید بشسته و شکست کش
شود و پیش از مرگ برادران شکسته و قلبش از فرور خورد مثل علی اکبر سه رخ نکته صفا ناله
الغضش عیالش نمی شنید ال رسول و زخمان زهری مرصه تنول انحضرت جوی راز انجنی نمیدید با وجود
که از برای انمظلوم دشت گریه حکم بود با انکه این همه مصیبت انحضرت رسید بود و با اینهمه جرأت که اگر
یکی از ان جراحات برکتی وارد میشد البته باعث هلاک او بود باز دست از انحضرت بر نمیداشتن انجنار از وقت
بحال خود نمیداشتن و دم بد از چاه طرف مگرد بر انمظلوم که مکره بود و در میشت بقیت انچار طرف سب
بند بی زخم چو لشکر شهابین چون کربک بقصد گوید و بدند ان بوسف رازهم در بدند افکند یکی بود
خاکش ز دستیک یکی بچشم پاکش بگفت بقصد او پیاده شمشیر هنده بشتا نه دوست شنید این نه دست
با انشکر و خصم جان بکش در کوهی نمیدهد با یک کشته صاف بر جلد الحاضران کور شقی النفر
چندانه روز از نظرها پنهان بود و انحضرت و برادران انجناب تا سف محجور دند پیوسته دست بردست سوند کبر
انعاند کور را گردند اما ان کور منور و زیبا نزد اطیبا بهم رسانید از مکانی که پنهان شد بود بهر
آمد و در بجانب شام روان شد از اتفاقات حسنه و زنده امیر المؤمنین برادران نام او را از انجناب و زمیز
قدوه و زیده ناس جناب عباس رضوان وقت بخانه سعد حاکم موضیل شرف بردند در عرض راه ان ملحد ظاهر
و باطن کور ملاقات کرد که همان عصاره دزدان و بیستامهر و و از آنده خروج ان موضیل در ان شجاع فرزاد
عصاره از دست ان ملحد کور کشید چند بر سر و صورت او زد که عصاره زهر شد پس عالمان خود را امر نمود
که سر ان مرد را از کالبد انحضرت جدا ساختند چون واژه قتل او منتشر شد سعد مکتوب برادر را زده خوشحال
بن ابو عبیده خبر شد و همه به جمع نموده کالبد انجناب پلید را سوختند این شعبه چنان عیان توانست
پای مخرج برادر بر کور خود را بر بنداه آه کجا بود حضرت امام حسن در روز عاشورا که دستها بر بند
عباس را مشاهده نماید جوهری چون پیشتر معاشر ناس سقای پایش انجناب عباس افتاد چه دستش از
چیت داشت از خشم غروبش و بخت شکر در سرش سپهر گردان بگفت چو مشک را بدندان
مشک چو جان بر روئینه بگرفت بخت بکنه ناکاه یعنی ان کین تاخت تبری سوی مشک را بدندان
البش چو ز مشک بخت بر خاک رو گرد و بچشم نمناک کی پشت پناه خلق شباب عباس ز پافاده در
شاه شهد از دست لشکر بشند چو ناله برادر آمد بر ش زخم خورده هم چون پدید غریز آمده ناله کرد ای
برادر من ای پشت پناه لشکر من اندر فنا چو رخساری با لله کرم را شکتی بنشست بحال و ناله ها

انکورشقی را گردند چنان بدینچه خلاصه پاکوخت در گوشه پنهان شد پس جراحی از برای معالجه از او
او گردند نظر جراح که بران جراحت فائده کفایتی از آنجا که بکار برده اند زهر پاره اند و این زخم را بعد
زده اند اصحاب غرض کردند با این رسول الله نکد اشقی تا جری عمل او را با برسانیم انحضرت فرمود که طریقه معالجه
که جراحی عمل او با خواهد رسید پس معالجه بر داشت و ان زهر را از عروق و اعصاب انحصر کشید و ان خطر
عظیم از اجتناب صدق شد امونان بگزم کجا او بگزم او بگزم پنجاه زخم کجا بران حضرت امام حسن
واضح بودند که جراح حاضر شاند و معالجه زخم ان مرد را امیر از اندام بگفت که بدین شرح چاک چاک
کا صحت انداخت که او را انصرت نماید برادر برای انحضرت رسید نکد اشقی اگر چه خواص انحضرت مرهم پذیر
نبود اما بد شرفش از انبار لیبیا برود حضرت امام حسن بگزم بر یا ایها انکسر رسید بشسته و شکست کش
شود و پیش از مرگ برادران شکسته و قلبش از فرور خورد مثل علی اکبر سه رخ نکته صفا ناله
الغضش عیالش نمی شنید ال رسول و زخمان زهری مرصه تنول انحضرت جوی راز انجنی نمیدید با وجود
که از برای انمظلوم دشت گریه حکم بود با انکه این همه مصیبت انحضرت رسید بود و با اینهمه جرأت که اگر
یکی از ان جراحات برکتی وارد میشد البته باعث هلاک او بود باز دست از انحضرت بر نمیداشتن انجنار از وقت
بحال خود نمیداشتن و دم بد از چاه طرف مگرد بر انمظلوم که مکره بود و در میشت بقیت انچار طرف سب
بند بی زخم چو لشکر شهابین چون کربک بقصد گوید و بدند ان بوسف رازهم در بدند افکند یکی بود
خاکش ز دستیک یکی بچشم پاکش بگفت بقصد او پیاده شمشیر هنده بشتا نه دوست شنید این نه دست
با انشکر و خصم جان بکش در کوهی نمیدهد با یک کشته صاف بر جلد الحاضران کور شقی النفر
چندانه روز از نظرها پنهان بود و انحضرت و برادران انجناب تا سف محجور دند پیوسته دست بردست سوند کبر
انعاند کور را گردند اما ان کور منور و زیبا نزد اطیبا بهم رسانید از مکانی که پنهان شد بود بهر
آمد و در بجانب شام روان شد از اتفاقات حسنه و زنده امیر المؤمنین برادران نام او را از انجناب و زمیز
قدوه و زیده ناس جناب عباس رضوان وقت بخانه سعد حاکم موضیل شرف بردند در عرض راه ان ملحد ظاهر
و باطن کور ملاقات کرد که همان عصاره دزدان و بیستامهر و و از آنده خروج ان موضیل در ان شجاع فرزاد
عصاره از دست ان ملحد کور کشید چند بر سر و صورت او زد که عصاره زهر شد پس عالمان خود را امر نمود
که سر ان مرد را از کالبد انحضرت جدا ساختند چون واژه قتل او منتشر شد سعد مکتوب برادر را زده خوشحال
بن ابو عبیده خبر شد و همه به جمع نموده کالبد انجناب پلید را سوختند این شعبه چنان عیان توانست
پای مخرج برادر بر کور خود را بر بنداه آه کجا بود حضرت امام حسن در روز عاشورا که دستها بر بند
عباس را مشاهده نماید جوهری چون پیشتر معاشر ناس سقای پایش انجناب عباس افتاد چه دستش از
چیت داشت از خشم غروبش و بخت شکر در سرش سپهر گردان بگفت چو مشک را بدندان
مشک چو جان بر روئینه بگرفت بخت بکنه ناکاه یعنی ان کین تاخت تبری سوی مشک را بدندان
البش چو ز مشک بخت بر خاک رو گرد و بچشم نمناک کی پشت پناه خلق شباب عباس ز پافاده در
شاه شهد از دست لشکر بشند چو ناله برادر آمد بر ش زخم خورده هم چون پدید غریز آمده ناله کرد ای
برادر من ای پشت پناه لشکر من اندر فنا چو رخساری با لله کرم را شکتی بنشست بحال و ناله ها

کتاب جامع الزمان و الامم

کرد برخواست فبامتی بیاید جانم بقدا غرت و حمت عباس که ان ملعون که بان خم بر پای میالت برادرش اما
 حکم زد او را بجزا و سزا رسانید اگر در روز عاشورا خود شهید نشده بود و میدید که نا اهلان کوفه
 و اکنان شام چه تیرهای نهال بود که بر پیشانی نوزانی برادر بزرگوارش حکم زدند بان اکتفا نکردند
 ایها خود را نفل نازه بکشند و بکشد اطهرش را پامال هم اسبانشا خندا با چه میکرد و چگونه انتقام میکشد
 الفقه حضرت امام حسن بعد از مدتی که از ان زخم منکره بویافت بجانب دینه طبره معاود نمود و برایتی
 ان موصل بمنزله و بشام شرف برد و با معایبه ملاقات نمود و معایبه را بواسطه افعال زشت ملکها
 کرد و پس از ان بمدینه مراجعت فرمود و در مدینه از جمله و مکر مقابله و شماران بن حکم و جعد و خراشت رسید
 ما حضرت انچه رسید و لاجل **جلین و سبیا انچه حضرت امام حسن جعد و لا قوة الا بالله العلی العظیم**
مخداک اللهم یا من اعظم مصیبتنا بمصیبتہ من هولاء قہ جیدہ شفیع و نقذناک اللهم یا من اجل و زیننا علی
الجنات ذی الفضل البدیع المقطع کبدہ بالتم النقیع و المتشرق بحیر ارض البقیع قاطن زوا یا الکروبی و
الحسن و معنکف حرمه اللهم و الحزن و الیتماع بالحق فی الیر القایم القایم بالفریض و الشن الامام
المؤمن ای محبا الحسن علی الصلوة و السلام بدانکه خداوند علام در فرمان مطاع لازم الاضمار خود جعد
چیز اعظم شمرده و بسببهای از مفسر گفته اند که ان دوازده اسنکه یکی از انجمله مکر و حمله زنان است چنانکه
در سورة مباء که بوسفه مفسر بدان کتک کن عظیم و در کتاب مستطاب طبع البلاغات که چون حضرت
امیر قم از حرب جمل از جن فرمود خطبه در کمال فصاحت و بلاغت خواند و در اثنا ای خطبه فرمود که ایها الناس
بدرستی که زنان ایها انشان نافرست و نصیب ایشان در عیارات ناقص است عقول ایشان ناقص است
نقصا ایمان در ایشان بواسطه این است که زوان حضن باز میمانند از نماز و روزه و اما نفعند انشان بیک
مهرت بواسطه این است که در وزن برابر بگرد مهرت بر میدا و اما نقصا ایشان در عقول بجهت آنست که
سهادت و وزن مثل شهادت بگرد است بگرد مرمان فائقوا شر النساء و کونوا من خیارهن علی حدی
یعنی بر هر یک از زنان بد و از زنان نیک حدی کند و از کلام حکما است که در وزن واسب شمشیر و فاش
و از بخنان دانا بان بونانت که اعظم کردن برین چیز نشان ایلی است اول بر لطف و شفقت سلطان دوم
بر او از خوش طبعان ستم بر حسن مردان چهارم بر تعصب عموم بر بجز وفای زنان و آنچه در احادیث
اهلبیت عصمت وارد شد اکثر انبیا و اوصیا صابحتا و مشقت های فزون از اندازه در این چهار خراب از ان
کشدند و بسبب از ایشان بقتل سید زجات حضرت آدم و ابتلای نوح و لوط و کفاری حضرت یوسف و
بوسع بن یون و قتل یحیی و زکریا و آنچه بر سبب انبیا از تابش و حفصه کشید شهادت حضرت امیرم که بواسطه این
گروه واقع شد هر یک دلیل است واضح و برهانیت قطع بر مکر و حمله و فانی ایشان در کفر من قالمون و قنا
بر جرده حال زنان عبت نکشد اند و چهره این معنی که از زن طلب و فاحالت محال در اینند کردار ایشان غلط
ندیدند و آنچه در تفاسیر همامیه و فاطمه مذکور است که مکر و حمله زنان زیاده از مکر و حمله مردان بلکه
زیاده از تدبیر و مکاری شیطانست بر آنکه حوج با و علامه مکر و حمله زنان را عظیم شمرده و مکر و حمله شیطان
ضعیف در شرع مکاریهای زنان دانا بان کابها تا الهف کرده و بجز او حمله و تدبیر ایشان بجز نبیند
جان از طیلوی چشاند افزید کس از جیب استی هرگز ندیدم مصدا این مقال شاهد خسر ملعونتر مکار

اما در از در هر چه
 که خداوند حکیم در روز قیامت
 عظیم شمرده اول ذلت و حق
 عظیم خواند که مفسر طبرستان
 القلی العظیم دوم
 خواند که در سبب انبیا
 خلق معصومین از انان اعظم
 که از ان علی علی السلام
 و ستمی و لای علی السلام
 عظیم شمرده که مکر و حمله
 من انشا العظیم که در ان
 قیامت و ان عظیم شمرده
 و در ان انشا عظیم شمرده
 که ان عظیم شمرده

مال

مخاله

عظیم شمرده

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين بهم فلا نبوة بعدهم
ولا يردون خلفهم
ولا يبدلون دينهم
وما حذرنا من بدلتهم
أو تبديل دينهم
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين بهم فلا نبوة بعدهم
ولا يردون خلفهم
ولا يبدلون دينهم
وما حذرنا من بدلتهم
أو تبديل دينهم

فناج من

مخالفة دختر اشعث بن قیس کتبا است که بقتل مثل خضر امام حسن بزرگوار که در حق خود بوست مصر
که بن بنده او بود و در حق معنوکا لات انبیا و اوصیا و شیعته از کمال انعام ربانی و عزیز سبحانی مینویسند برای
خواطر حرامزاده خبیث ظاهر خبیث باطن قصاص القاصه کوچ مضر بخراطوم شارب الخمر قهار با دشمنان بنی
مطایبه زاد الله عذابا که بقتل انور و دنیا و دین بکت الحمد لله والمنة که بر سر مراد نه نشست اگر چه مذمت
از دل حاضر بیرونست ولیکن اخبار بسیار در مدح ایشان رسیده چنانکه حکم متعاد و فرمان خود مفرمان
که فیهن خیرات حیان و بسیار از مفسران و ذیل تفسیر کرده رتباتنا فی الذنبا حسنة و فی الاخرة حسنة
حسنة از این نیک دانسته اند شاهد بر این دوایه شریفه اینجند است که در مناقب امیر شهابی از این
عباس مرید است که روزی در خدمت بلند رخت خضر امام حسن نشسته بودیم که ناگاه عجزه کرمان و نا
وارد شد و عرض کرد که ای سحاح منجم که عیبی بهم از دنیا بافته عورتی هستم بی بار و بی کس و جو خوز
دو لای شهابه پیری سانبه و عمر عزیز خود زاد را خلاص کشتی باه کرام واجدا و الامقام شما کز راندم
در دوستی شما از دشمنان جفاها دیدم و در دنیا کشته ام الحال مصیبتی بمن رسیده که لاعلاج و بنظر محتر
از تو محتاجم انصاف خلق حسن فرمود که مصیبت چیست عرض کرد که فدای تو شوم پیشتر داشتم که مایه شتاب
روزگار و قوادل امیدوارم بود و از زده روز است که از دنیا رفته با او را از انفاس عبس خودم زنده فوما
و باد عاکن که من نیز با او ملحق شوم که زندگانی بپوشش بر من ناگوار و حیا من در این عادت مراد شوارست
انختر فرمود که مولی از زده مبتلش که انشاء الله مراد حاصل فرزند بزرگ بود و اصل کرد و پس از ظهر صبح
ذوالجلال با تفاق پیره زال بر سر قبر ایچون آمد و در کف خاک زده سرسجد نهاد و لب دعا و مناجات با
قاضی الحاجت کتود پس سر ناپی بران قبر زده و یکلامی تکلم فرمود که حاضران نفرمیدند فوراً ان قبر شکافته شد
و ان جوان با کفن از قبر بیرون آمد و خود را بر قدم جناب امام حسن افکند و عرض کرد که السلام علیک
یا حجة الله و صلوات بر پیغمبر فرشتا و عرض کرد که یا بن رسول الله ان ندانی شنبه که گفت روح اینجو از ابه
قالبتن کرد زانید که امام زمان امام حسن اینجو از انما زند خواسته فرار اینجو از این قدر مهمنت از
خود راست است اشبعر ملاحظه کن که زنی با وجود نفصاعقل تو سل و النجای بقرة العبد رسول جناب امام
هام و بد تمام خضر امام حسن مایه سر و نشاط خود و حبیب و زندگانی فرزند مرد و خوش پیشمارد
و مطلب هر سکن زن محاله ملعونه دیگر که سالها در از بمقتاد و هم خوابی انور و سفر از بوده به تپشه پیدا
و بد اس جفا نخل قامت انور جو بیار امامت از پای ز آورد بین تفاوت ره از کجاست تا یکجا چون
باعث قتل نوردیده رسوخدا جناب امام حسن منجی عجمه ملعونه که مشهوره با شما بود شد اگر چه
بشطنت جمله جهاد و برود و زن ایشونیه نام و جعد دختر اشعث که مشهوره با شما و از جمله زوجه
انختر بود لیکن عده سبب انختر معایه شد چنانچه شیخ مفید در مشاد و ابیت کرده که یکی از
شرط مکن این بود که معایه به مشورت جناب امام حسن بمطلبه تعیین نکند چون من سلطنت بان مرد
قرار گرفت خواست که یکبار و رسوخدا رسیده شریعت خاتم النبیین زامنو ساخت بنا جلا و اسایه
از حق شناسی بنایت بعید برانما بدت سلطنت بدالدمرد و ماندان او باقی نماید خلاق را خواست از
جاده هک صحیف ساختن بودی ضلالت کشانید و از بسیار از شیعیان خضر امیر و با بقتل و شتاب

چون خوابت که بزید بلید را و لبه بند خود ستار و جو حضرت امام حسن را مغل از برای بدست آمد مطلق
دیدد که قتل آنحضرت و هلاکت آنجناب در پنهان برآمد لعنت خدای بر او باد که با وجود جوانی هرگز
و از آنکه در مدینه سه سال سلطنت باطله آن بلید حضرت امام حسن را رسانید و رسیدن بلید است از آنحضرت بر میآید
که شیخی یار و رفیق فارغ البالی بعبات حضرت و الجلال اقام فرمود و آنچه در کتب اخبار و آثار مسطور است آنست
که سه مرتبه آنحضرت را در فصول مکّه و مناخند و چهار مرتبه در مدینه طیبه و در جمیع اینها که آنحضرت را مسموم
ساختند با مرگ ظاهر بود و الحاصل چون آنحضرت از مدینه فرستادند که قتل آنحضرت در اوست قدسی و هر چه نزد
خامزاده مروان حکم که والی مدینه بود فرستاد و هر چو که تواند آن فخر را در کام آن امام تمام دزد و
مروان بی ایمان در این فکر بود تا روزی بی بسوئنه نام که در وقت اشتغال لالی مشغول بود بخانه او آمد
مروان از بسوئنه پرسید که بخانه حضرت امام حسن میری یا جعد و خراشت زوجه آنحضرت است
ذاری گفت که هاک باشد از ملک نماز ارب کل هکتان من بجانش متصل که چه نذر نزد مروان ما
ز بیم هر دو اندر ز راه ایمان ما ز بیم مروان بی ایمان شاد ما شد و گفت تا تو سر در میان او روم اگر کسی
نکفی هزار دینار زرد و پنجاه دین مصری بتو دهم و این صدک بنا بر نقد بتو میدهم ای بسوئنه بوعده هاک
و طمع سم و زهر فریفته شد نسیمها مغلظه یاد کرد که آنچه مروان گوید اطاعت نموده افشای ترا و دان نامه
چون مروان شنید که اشهاد خراشت زنیس شوخ و تنگ و مایل بعیش و عت و از کثرت زهد و سستی
آنحضرت متاثر شده و مروان با بسوئنه گفت میخواهم که اشهاد خراشت زوجه حضرت امام حسن با کاز بسوئنه
فریبی که بزید پسر فالی شام اواز حسی و جمال تو را شنیده در سوگوار عشق تو نزدیک بجلاکت است تعنی
هر که که می شنانه در جام کند نادل علت ای دل زام کند القصره بفکر زلف و رویت شب روز تاضیح
وصال گوید در شام کند ای بسوئنه زاکف که اگر بگردد دل او ما بل ملک و مال است مرا خبر دار تا ای بسوئنه
ملعونه ز دار الفرو مروان بدار الترو و امام زمان جناب امام حسن روان شد از قضا انصاح قصر
ز مردی چنان بمنزل عقبو شریف برده و جعد در خانه تنها ماند ای بسوئنه در آمد و از هر جا سخنی در میان او
ماند که عنان سخن را بحد مطلوب رسانید و آن زمان از مکر چون کردند رهن شود صد مرد و در صد
بگزن هزاران خرمن با قوت و مرجان تو را از زن دهد متشابها زن چونان زن راه زن افغان سخن
و اظهار مطلوب و نوبدهای نامرغوب بان ملعون نمود و خواطرش ما یاد بنا کردید و از حسن معاشرت ما
حسن چشم پوشید دل بهم نریزد بست و در کین دبت از آن مرکز باز در وقت نشست جوهری زلف
پس و دخترش برال رسول زباده از دیگران روی دظلم و ستم بقتل جعد صدف شریف شد اشعث
دی که خون علی بن ابی طالب شهادت زهر شد از ظلم دخترش اسماء حسن که محرم او بود و هر نا عمر بگزن
پس او محمد اشعث فکند بر روی حکین و اهل حرم مکر چینه دیگر کند خدا ایجاد که هر آن سستی
هکت هفت و زخ که القصد بعد از آمدن شد بسا و مکر و فریب بشماران زن مکاره غایب است برهند
صور مؤسس اساس قتل جکر گوشه حضرت رسول کردید مروان چون یافت که جعد را طرد و محبت بزید
بگردن بچید دیگر با پیام داد که شاهد این مدعا در رجا حضرت امام حسن مجتبی مدینه نیست اشاعله
گفت من جمله دفع آنجناب نمیدانم مروان قدر زهر هلاهل نزد ان ملعونه فرستاد که بگو که مکن شو

عنوان این کتاب

این ستم قائلان با نام عادل بخوزان و در روایت دیگر معایبه هر دو در معیار عقاب و بنابر حد و
 کوفه ضامن شد که با و در مکاره غذا و بطبع و عده های نامعایبه آن زهر را موافق بکروایت در طعم
 داخل ساخت با حضرت خوزانند حضرت از سر شام تا صبح از در شکم بی آرام بود ز ناله میکرد و چون صبح
 بذا و الشفاوح زد و مندا یعنی وضه مقدس خاتم پیغمبر رفت و طلب شفا کرد و از آن مرض مهلک غایت
 یافت و آن مکاره محتاله نادم نشد مرتبه دیگر قدری از آن زهر را در رطب خل ساختن بان سید بزرگوار
 داد این مرتبه شد و در زبانه از مرتبه اول کوبید و در بخورد آن شرکونین بر حد کمال رسید باز بر سر تربت
 کاینات بجهت شکایت منافقان رفت عرض کرد که زکات شهید ظلم شد چون عهد کرد با خدا نیم از دشمنان
 بکلی خطی از او با خدا عزیز مصر الطاف تو بودم یوسف خود را بین در چنگ این کرکان در خوار با
 خدا که از شما ستم که از امت که از کرد و نیم این نه از بار و نه از اغبا یا خدا احوالنا چون جناب امام حسن
 در مدینه طیبه شما مکاره در رطب مسموم نمودم ظلم در وطن خود بود خواهان و برادران
 زوتجا و اولاد حضرت حاضر بودند که متوجه پرستاری احوال پرسی انحضرت شوند مندا نم در زندان
 بغداد حضرت امام موسی کاظم را که در رطب هر زادند در آن بیکسی و غریبی بر انحضرت چه گذشت چگونه
 بر خال دندان مغلطید ناجی میگذا این عزیزان شعله سبکدشت جهش نزار و دیده او بوشکار
 ساقی بزم او پیر شامک لعین صبوت شمع انجمنش از شعله با بالین او نه خواهری و نه برادری نه
 دخری که ناشودش ناز و غم کنا چون کار از راه عاجز گذشت بجهت دفع مظنه ها درون مملکت طیبیه یا اینتر
 فرستاد چون طیبیه سر انحضرت آمد نادم به پرسیدش که احوال تو چونت بگفتن اندرونم پر زخونت به
 گفتن شما با توجهها کرد بگفتن از غم بزرگم جدا کرد بگفتن کینت کون با تو همدم بگفتن همدم نبویم غم
 بگفتن چیست در میان دل زار بگفتن بد رخسار دلدار بگفتن چاره خوجوی از من بگفتن چاره نبوی
 غیر مردن الخاضع و امام را بر طبع مسموم کردند حضرت امام حسن و حضرت امام موسی حضرت امام حسن را
 در امر تبه که بر طبع جناسه مومنونند بر سر تربت جل بزرگوار شرف و شفا یافت و حضرت امام موسی
 در زندان بغداد بود و حال جان داد جوهری چون موسی کاظم ز چهار حلت کرد ما تمدارش بغیر جمال
 نبود تا بولش اگر چهار کس داشت بدوش جهش بزمن کوفه با مال نبود چون کشت شهید کوبلا کشته ظلم بان
 اصلش ناخبران سال نبود بگفتن غریبی مظلومی تو با حسین که چون در حصری کربلا تو را بدرجهت رفیقه
 شهادت رسانیدند و عوض کفن بدن میباید برهنه نمودند و بجای فرج جسم یاره یاره نازیدند با پاهال
 ستم ستور ساختند آه که ده روز و ده شب جسم لطیف آن زینت کون و مکان را بر رخسار کرمینا
 انداختند عدا بدفن آن بزرگوار نه برداختند که طعمه سباده زندگان شود بی احترامی که بان جسم نازنین
 کردند این بود که اول بطبع انکشت بقطع انکشت مبارکش برداختند و تنهای بندازوی و در آن دستگیر
 خالنا و از این بد جدا ساختند هادی هر کس بکوی جلوه انجلوه کرد گذشت اول نظر که دید رخسار
 ز سر گذشت هر کس بکوی او قدمی بیشتر گذشت از هر چه بود غیرش از او بیشتر گذشت در راه
 جستجویش بجهت و انبیا بس برنجها رسید که از حد و مرگ گذشت او خ که در طریق نیازش چه جور فلان
 بر افتاد و دره خیر البشر گذشت سلطان درین چنین که در دست کربلا بر او چنان دشمن پیدا کرد

با آنکه از غمش بدیدند و کفایت شادم که خون بهما چنین کشته خداست تا تارا الله و این تار و این چنان
جان نثاری که دید که شنید که نه مددگاری شوق لقای العالمین بویک ممکن است تحمل اینهمه بار و صفا
و نزول نواب کجا واجب میشد که خلیل اسنا باشن فرمودی غم در آید و بیچ و از طریق قرآن نگاه الی پیاید
بعقوب مثال بفران مبتلا شو و بوسف خصا از کفان وطن جدا کرد و محمد ولد دل بکار و از بهد و علی
کر دار تن بقنال اشار دهد و مینا الش حرب شهک شکر زبان او زد و در کار و جمله اب نشنه جا دهد
با قتال و شمشاد دست نکوبد و از خدای چنانچه غیر اوست بخوبی نظر شبر از ننگ مبتلا جنگ تکه
رو معرکه نام تنک و اوت در بهم رسول خدای پیش خرام صف قرباله قاید اصحاب عباد حکین
انکه بود کوبه بر او فرض عین کشته چه کوبید و بتجلیل کث روان جانب جبرئیل کی سو سگرف
اهل وفا کشته تمشیر جفا مرجبا تخم وفا انچه یکف داشتی بکمر زد دشت جفا کاشتی انچه تمنا
تو باشد تمام صد دهنه خضر ما و السلام گفت بصد عجز و سب ازای دود از تو بغیر از تو تمنا بود
چشم تمنا بتواند اخیتم تجا تمنای تو در با ختم هر که بود سالک راه هدا غیر خدای طلبید از خدا یا
معتز الناس نو خوبی مضیبه نام بی غیر شایسته است ان ان حسن الله الذی جرت يوم قل من عبوا الشا عو
الدماء وصال وان سان که مجلس زاری شایسته است عیال ما خورد سوؤة الناس مجتبی در دم
نکرد وی خود اهل او مرجبا از خوب جت نشنه لک سبط مستطاب بر کوزه بود لکه بر ایش فاشند اب
الی که داشت سوؤة الناس رکشد چو جعد جعد رفت هاند بر پیچ و تاب بر بستر او فناد و کشداه دور
ناک بیدار کرد زینب کلثوم از خواب زینب شنید و شاه جگر نشنه زانچونند آمد حکین و رسید و سگنا
شد زتاب گفت ای برادر چه عطر این چه بود کز ایش تو و و خنده جانی و ما کباب سحر است تابو
اذان اب لثین سازد بنای عالم ایجاد از خراب بگرفت بر از برادر بخاک ریخت خشکد خال از اثر او
چون سرب و آنکه چه جان پاک برادر بر کشید گفت اینچنین ناله زار از جگر کشید این شهر آشوب
روایت کرده است که حضرت امام حسن و دویست پنجاه زن و بر و ایتی سصد زن داشت که بیک کاح خود در دست
بود تا آنکه خضر امیر بر منبر فرمود که فرزندان من حسن مطلقاقت یعنی حسن بی با طلاق میگوید و خضر
با و تزویج میکند مردم عرض میکردند که یا اهل المؤمنین اگر یکشب هزار تزویج نماید از برای شرف و دست
ما کافی است و جمیع زنا بیکه ایشان طلاق گفته بود چونان بزرگوار و وفات یافت در شب جنازه ان
خضر باری بی منبر آمدند یعنی بزم ملاحظه نمای که زنی چند در حضا انحضرت و مسدود بودند بعد از طلاق
راغب ما بل هم خوا یکی احد کشدند و همانند در خانه تاز ما مرک و همیشه دیگر با آنکه در خانه انحضرت
بود و بشر فم صحبتی بزرگوار مشر مرتکب قبل انحضرت شد و تا قیامت خون از چشم کویبان کشود مخفی
نماناد که چون چند مرتبه اشما ملعون زهر بیداد بان سر و عبا خود زانید و انحضرت در هر مرتبه و بخور میشد
بمذا و ای حکیم علی الاطلاق شفای یافت چون بچها و ظلم و بیداد انکاره ملعون از خدا گذشت خضر
از او دوری خست و بینه تغییر ب و هوا بموصل شرف بودند و در موصل نیزان واقعه بزرگ که
مدکور شد بران بزرگوار روی داد باز انحضرت بمیدینه طیبه رجعت فرمودند و وجوه مسعودان مایه
مستی بود از اثر زهر اشما و انچه در موصل با انحضرت رسید بود هم چنان علی و در بخور بود نفی

زهر خمی که بنا کرد قضا در کارش بود پیدا اثر آن زود پیمارش عبدلی کلثا باشد و باز آمد
 ایشان بست قضا با رد کرافشارش معاویه عطا پای سبنا و مطلعهای پشمار یجهه اشنا با بکار فرشتا
 باشسته از زهر و قدر از سوره الماس و عقد مر و اید که کاران بز و کوار و ابر و کیه تمام ریشا و کربند
 از عقد مر و اید پیش بصد امید در عقد بزیدش محبط کینه اش در سپینه و جوش و مر و اید کوش
 حلقه رکوش چون اختصار داخل مدینه شد نظر باینکه از اشنا بد مظنه شده بود بمنزل ملعونه کم تر و ک
 فرمود کاهی در منزل مادر و قاسم و کاهی در منزل برادران و خواهران غذا و طعام میل مینمود تا آنکه شب جمعه
 بیست هفتم ماصفر سپید در کیفیت هری که با مختصر خوانند داخل خلافت و ابی که در میان
 مورخین عامه اشنا دارند است که بزاده نفره با طلا یا آنکه بزاده طلای فقط بنزد جده فرشتا و بی
 ازاد طعام داخل نمود و با مختصر خواند و بجانب بدرجه رفیع شهادت سپید و ابی دیگر آنکه اشنا
 آن زهر قاتل را در شهر داخل ساخت مختصر در موای کرم روزه داشت در هنگام افطار مقدار بی شربط لبید
 و جده ملعونان زهر قاتل را که در شهر داخل ساخته بود با مختصر خوانند و مختصر اشنا را با شامید بان زهر
 شهید شد و ابی دیگر آنکه قدر سوره الماس بنر اشنا ملعونه فرشتا و املعونه در نیمه شب رکوزه اب مختصر
 مختصر ریخت و بجانب ان اب شامید بدرجه رفیع شهادت سپید از جمع روایات بن الخاص العام
 مشهور تراست لیکن خالی از ضعفی نیست الحاصل چون اشنا ملعونه در شب بیست هفتم که قاتل است و راضیا
 بست قدری از آن زهر برداشت مقدم در طریق شقاوت گذاشت در او آخر شب از منزل خود برآمد و بمنزل
 هابون مختصر نهاد و با خودی اندیشید که اگر کسی مزایه بیند میگویم که من پیش از این باب فراق آن بکانه افوا
 نذارم امده ام که زمانی فضیلت ملاقات آن سر و کابنات شوم و هرگاه کسی مزایه بیند مقصود خود رسید
 تمام سحاب زرد بیاض جهان کاشرتند با دفنا که نیست کل آن ملک بوی فافه زلف کسبل او را نشنید و عیش
 شود نه چشم زکس و دانشان شرم و حیا چون وارد پشت نشانه مختصر کردید بیدک انجناب رنجوب و اهل
 بیست طاهر چون فاله برد و دان بد در منبر اشنا امامت حلقه زده نبرد و خوانند املعونه چون خد و جواری آن
 جناب مانند بخت خود در خواب یافت ببالین مختصر شاف نفی بر سر هر کس قضا خواهد بچون آورد سره
 خواب لا زبرد چشم پاستبا ناصدا پای اعدا نشود است قضا منبک اردینة غفلت بکوش حاجبا آه آه
 که املعونه کوزه ابی دید که برین بکر با سینه مهر نموده اند کوزه را برداشت ساعات و اید از دست گذاشت
 آن زهر را بر کراس ریخت و بانگش بخش خود مالمید تا زهر را با بکوزه ایست و از غره بز برآمد بمنزل خود رفت
 در انتظار بود که صدکاشینون ال علی که بلند خواهند شد کوزان قضا ان نار عنادا مخاطب ساخته و میگفت که
 قجیل مکن که کار خود را کردی بگذاشته فرون بد لها درید پیمان حسن شکستی از نظر زید عهد که با و بسته
 مجا اورد که گزید بیاس ای قضا که کن خن را و کشید گزیدی بعد از زمان دیگر که ان شاه بیدار
 دل سر زید بر داشت خواهر خود را و از داد چون صدکا مختصر بکوش علیا جناب بنب خوانتون رسیدن خوا
 و بدتر خود نشانت مختصر فرمود که انخواهر مهر فروردی بار کار مادرمن بدان که الان و لمر محبوب و لک اولیا
 در کنارم بود متذکر بیاز و غم کنارم بود نشسته بودید از و فابرا بر من انیس و مؤمن من کشته بودم از من
 مدد ای پاور تا تجدید وضو کنم و بروایتی دیگر مختصر فرمود که انخواهر مادرم فاطمه زکریه مضطربه بمن فرمود که

توضیح مختصری در این باب است که در بعضی نسخ این روایت را با تغییراتی در کلمات و ترتیب کلمات درج کرده اند و بعضی از این روایات را در بعضی از کتب معتبره نیز دیده ام و اینها را در این باب جمع کرده ام تا در این کتاب درج شود و امید است که این روایات در این کتاب درج شود و اینها را در این باب جمع کرده ام تا در این کتاب درج شود و اینها را در این باب جمع کرده ام تا در این کتاب درج شود

جواب حضرت امام

که بفرزند ملاحظه کن که چگونه جد و پدر و جد تو در انتظار تواند این قصر زمردی را بجهت تو زیادت داده
انجان مادر سعی نما که فرزندت را با ما باستی ایستد جناب پند خواتون با آنکه در خانه عزت و احترام و طرز
اصح خود مقام داشت از استماع خواب برادرش حضرت امام حسن بغایت پریشان گردید سخنان الله چه حال
داشت در شب غاشوز که برادر مظلوم وی امام حسین فرمود که اینخواهر را در واقع بدیدم که سگی چند بر من حمله
میکردند و در میان آنها سگ ابلقی بود که زبانه از آن سگان دیگر بر من حمله میکرد و کان میبکم که قاتل من بمرض بر
مبتلا باشد و آن حال بد خود را دیدم که بیدت مرفرمود ای سبک حکیم زکتن شاد باش ای نور عینم
بنالین تو اینک پر کشاده ملک باشی سزایستاده که بعد از کشتن ای زام جاها بود خون ترا تا اسماها زین
خواتون از استماع این کلام فریادی نمود و مد هوش افتاد و بحقیقت حق با آن مخدومه بود و محق بود بکجا غم غنیت
بکجا خیال قتل برادر بی مثل امام حکیم و عینا و عوا از یک طرف تصور شهادت برادر زاده مانید قسم و
علی کبر و از طرفی تصور رفتن بکوزه و شام اگر چنانچه شب بخوابد بقوم ملاحظه نماید بنده اند که زینت خواب
از استماع خواب امام حسن در شب بیست هفتم ماصفر تا شنبه خوابی که استیلا شد در شب غاشوزاد بدیده و فرمود
التصیحون مکررا مختصر را زهر زاده بودند حرارت مغزی بر قلب جناب استولی شد بود کوبند باین سبک بود که
شب کوزه ای بر بالین آن امام امین مینهادند که هر وقت از خواب بیدار شو حرارت اندرونی خود را بجرعه ای
فرودشانند پس اندر اهل از دست میندازد از کوزه زاده برداشت اول نظر به هر کوزه فرمود بدخلی هم
نرسانند آن پنهانتر میگردید چون جرعه از آن آب کوزه مینامد و مضطرب حال گزیدند و کوزه را از
دست بگذاشتند فرموده اده این چنانی بود که الشیخ بجز من جفا تم زد و از حلق تابنا ف پاره پاره گردید و جمیع بدن
مرا سوخت و جواب بود که زانو تا کوه نمودم تر کلوی خشک را پاره کرد تا بجز جواب بود که الشیخ بر بیکرم انداخت
جواب بود که از یکد قطره کان ساخت جواب بود که افرخت شعل بر جانم جواب بود که شد برق در کلتا
پس خواهر زن و دختران مختصر در اطراف بستر جناب جمع شدند و فریاد برکشیدند زینت خواتون هر دو دست بر سر
زد و گفت ای خرد را این چه حالت است که تو زاده است ادو چه مصیبت است که دیگر مات و گناه منوز ماتم مادری است
بر پانت منوز شورشها دیدم غنک کشید بجا است مصیبت جد بزرگوار منوز ما را اشکبار داری برادر تو بود
چه خیال داری چه در نظر داری و الشیخ در کینه و چه در سر زد پس از جوش و خروش گوش شنید آن مختصر دادند
دیدند که با خود میبگفتانایلی و ابایا ایستد و ایچو حمه میبکم خدا را بر ملاقات خدم محمد مصطفی که سید انبیا است
و ملاقات پدرم که سید جمله او صباست ملاقات مادرم که سیده زنان عالمیان است و هم جعفر طیار و جناب
و ملاقات حمزه سید الشهداء پس فرمود این حکیم برادرم حکیم در کجاست پس کس بطلب بزرگوار تو
بنفای مهرمانی و غم خوری قای مظلوم است سید الشهداء از هر اربابان شیعیه که هر یک از برادران که بلبت و مصیبت
و ایشان رو منید اتمظلو و مطلب منموند و لپکن انغریب شهید زما که در سید اقلکاه بی بار و معین برادر
و فرزند باین مجروح بر زمین افتاده بود از هر طرف که نظر میفرمود کتی نبود که بفریاد مختصر رسد آه فریاد بر
المختصر لشکر کوفه و شام و منافقان خون اشام بود که در اطراف و جوانب جناب جمع شده بودند و هر یک از
بران بزرگوار حواله منموند بیدل یکی دضربت شمشیر دستها بونش یکی مالید بر خاک سینه و خنکاکو
یکی بر زدم ضرب شامت چنک بیدنی یکی بگفت باوی ناسر او عین مسکینی یکی چون رخ خوابی در شکت

نهای مجاهد

قد کوزوش یکی چون خنجر شمشیر است که کشد خورش یکی میزد به تبر و ظاهر دیگر به شمشیرش ملائم زاده
 زهر چهر بود از روز تقصیرش احاطه چون حضرت امام حسن برادر مهر و روز طلبید جمعی شتابان بجانب
 انزور کشیدند و دیدند هادک گفتند برادر فکار است بیا در بستر غم زار و نزار است بیا ای آنکه تویی
 قرین بخش دل او در آتش زهر بیقراری است بیا جناب امام حسین بیایید و بتجهیل خود را به نزد برادر در آید
 دید که با قوت بوالحسنی اجل سیریش که چو الماس ابدار میدرخشد از حد زهر مردی نک کشد و کار از جا
 گذشت از شدت درد بر روی بستر سلطان و از شدت غم از نان شود قیامت در خانه نماند و فریغ اکر و سخن
 محشر شکار و عیاز است جهان در نظرش و مظلومان تیره شد بر در همه و زار در بر کشید و عرض کرد ای برادر
 این چه حالت است حضرت امام حسن صورت خود را بر سپینه برادر مهران نهاد و فرمود و آنگاه جد تو ز قتل ما خبر داد
 محنت از آن پدرش خدا گفت در سنت کشیدم از هر کس اهل نفاق از من بگذشت بعد از این نوبت
 ای برادر آنچه رسول خدا در باره شهادت من فرموده بوقوع پیوست یقین دارم که بعد از من شهادت تو نیز
 واقع خواهد شد ای برادر و با عی ای آنکه کنی از غم من بپتایی مانند تونیت کوه نایابی اذاب مرز و
 آتش بجزک تا بر دل تو چه بد از بی الحاله جد پد و مادر را بخواب بدم که در دو وضعت جان من مانند
 و چندی نه ای فرمود و من تفریح کنان جد میگفت ای فرزند شاد باش از امید غصه که در آرد که از دشمنان خلا
 خواهی یافت و با این زود بجانب خواهی شنافت و مادر بزرگوارم صبر فرمود که ای فرزند این قصر زمری تمام
 که بجهت تو زینت داده اند بشتاب که فرزند ما باشی بدرم زادم که میگفت ای قرین صفا تو فرزند ما
 نصیبت تاب نای که خاطر من از دور تو ناسکب است چون از خواب بیدار شدم اثر تشنگی بر خود ملاحظه کردم
 بمحض اینکه این کوزه اشامیدم حالم در کون و اوضاع زندگانی من را نوشد یعنی زده این آب جانم شتر از
 زلف نادل نمودم پاره پاره زدور من نماند هیچ باقی ببلجام زیا افکنندش نموده چشم صحت حرام سبب من
 لبالب که درم بستم بلب پیمان اعدا ساخت کارم از این است فغانی که دارم در پستی از کتب علماء نقل شد
 که جناب امام حسن دست مبارک دراز کرد و آن کوزه را برداشت و فرمود که من از این آب بیاشامم و به بدم که چه
 چیز است که سبب مخلوط شد در بند خو تو از مشاهده اینحال بجانب امام حسین دوید بنوعی که دیدم از برادر
 غلطید و فریاد بر کشید که هسو موسی من نرسید و لشکر رفتن در برابر صفه بستر سوزش لی بجز زینب
 زام نیافتم عباس و هور و جعفر در خون نه فزاده و علی اکبر و علی اصغر هنوز از یاد نیامده ناله و اعطاش از ام
 کاشوم و سکنه بلند کردند و هنوز صدک و اقله ناصر از کودکان متمند و از نکشته الحال نوبت بد رسد
 امام مهوم چون آن کوزه را در دست برادر خود امام حسین دید ناله و اضطراب خواهرش زینب مشاهده
 نمود بیان بی حوالی آنجا می خود حرکت فرموده و کوزه را از برادر خود گرفت و بر زمین زد و فرمود وصال کن
 دشمن کام جز من قیمت تونیت باید تو زاید است با رفتن زینب اب تو از چشمه فولاد میدهند
 الناس در خور کوی نازک تونیت ما مرد و پاره جگر چیدم لبک از مادر این مهانه جگر پاره اش بکیت
 خواهی بنای بی فان دارش سر خواهند کودکان تو گفت آب خون گریست خواهد سپید وقت تونیز انقدر
 نماند تجهیل چیست سال نه صد مانند و نیست ما اهل بیت از بی قربانی حقیق از کوچک و بزرگ چه بجز
 چه بپست فرمان سید الهادی زحق تراست خود بر می بقیمت خود این کتاب چیست پس در و نور

جلال شریفی

دیده خود را بر پیش خواند قریبان دست بلا و آیه بر نشاند خضر امام حسن ان کوزه را بر زمین زد که شکست
 چون آب کوزه بر زمین رسید از شدت وصلابت زمین منشق شد اطراف آن بشکافت آب و آب آن ملاحظه
 نمائید ای کرم زمین را بشکافت با با جگر نازک ان مظلوم متحن چه کرد و چگونه قلب لطیف پاره پاره و قطعه قطعه
 نمود راه او و امضی پناه و مظلوم و مادد کشف الغم است که انجناب زشت در کرد و کثرت بیخ وصلابت در کله
 بر زمین مغلطه زمانی ناله میکرد و تکیه با غوش خواهران و زوجه امیر مومنان که نوز جگر می نشست
 بر زانو که بجاک چوماهی فناد بر پهلوی که چو طفل با غوش خواهران مرفت که نوز بدوش برادران مرفت
 که نوز فاسم و محسنه زامه مطلبید که نوز مادد و قاسم پناه مطلبید که نوز در چه عقب کرم خروش
 که نوز ضعف خود رفتی و شک از هوش این بران این مظلوم را که زهر فرادند و وطن خود تشریف داشت و
 خواهران و برادران و زوجات و بنین و بنات انحضرت حاضر بودند که متوجه احوالش شوند به سر پرستی انحضرت
 که بنبی برادران جانم بفدای غریب خراسان امام ضامن نام زیاد که در کرد پار غریب یکس و بی بار در حجره نهانی
 و زاویه بیکی سزید بوان خانه نهاده بودند خواهری نه مادد و نه فرزندانند نه اندی نه مونسهای بود فاطمه خواهر
 که زینب وار تن برادر خود را چه جا کشد بکار بغیر در دنیا و در کن باور و بی بغیر نهش بنید در فرمان
 دلجوی نبود غم برستا غصه غم خورش بود غم بیکسان پرستارش "اه که ان بزرگوار نگاه بر راه باران
 و فرزندان وطن داشت و از هر جگر منکشف با دل پر ملال و بیعالم بقا گذاشت پس چون آفتاب نوز و طلوع
 شد که نوز قیامت منصل بود اثر زهره سبز در بند و بخوران امام همام ظاهر کردید خضر امام حکیم عمر
 کرد که ای برادر بزرگوار چرا رنگ میناکت به سبزه مایل شد انحضرت دست بگردن برادر و مهربان خود امام حکیم
 نوز و فرمود ای برادر صدق حدیث مخرج ظاهر کردید پس کرم شد بد کرد که از کرم انحضرت جمع اهل بیت طاعت
 صدا بگردد بلند کردند حضرت امام حسن کرم فرمود که در لیل المخرج چو در بهشت عنبر سرشت داخل شد و بقصو
 عاکفان که با همان گذر کردم دو قصر عالی بدم که محازی یکدیگر بودند بر صفت احد یکی از بر جد سبز
 دیگری از با قوت شرح فقلنا جبرئیل لب فذان القصران جبرئیل عرض کرد که یکی از برای نور دیده تو حسن است
 دیگری از برای منوه دل تو جناب امام حکیم گفت ای جبرئیل چرا این دو قصر یک رنگ نیست جبرئیل سکوت کرد
 و هیچ جواب نکفت پرسید انجبرئیل چرا جواب نگوئی عرض کرد برادر رسول الله شرمند ام که چه عرض کنم بیت چه بنا
 حدیث کم قصه مضیبتان حکایت الم بپشمار و مختشان چنانکه ایند انسا شورا نکز که دیده آمد و
 هیچ بخرطوفان خیر سکوت من از جهت جای گت من گفتم تو را بمذاقم مندم که مزخبر جبرئیل عرض کرد که برادر
 الله اما سبب قصر بجهت است که او را بر هوجفا شهیدت اند و رنگ میناکش چنان حال سبز خواهد بود و قصر
 چنانکه امام حکیم از آن سبب شرح است که او را در زمین کربلا بد تو بن امت به تیغ بیدایم چون کشند و کلوی نازکش
 بخبر جفا از قفا برند و شرح دو از این جهان پابر زکاد و بیت طمان بلجه خون منثور تن چاکش سنا بدامن خود
 می هند سر پایش تنش ز خجر بیداد پاره پاره شود فزون جراحت کارش از سنا شود و هد نشه لبی جان کنار
 شظفرت بحالی که بگرد بر او جاد و نبات چون جناب امام حسن این کلان جانسوز بیان فرمود هرگز نشنید
 شدت کربت او از کرم بلند شد پس انجناب فرمود که ای حکیم صبر کن و این که جرع و بدینا می کن سیدالشهدا
 عرض کرد که چگونه صبر کنم و از ام کرم که این مصیبت عظیم که بر من وارد شده مرا بیفغان آورد و حضرت

تندم از عهد رسول خدا ص

نمایان کردن
در وقت کربلا

امام حسن فرمود این بزرگوار مصیبت من سهل است چند بزرگ نیست در پنهان مرز زهر زده اند و نهید
خواهم شد لکن لا یوم کبیراً یا ابا عبد الله روزی که مصیبت مثل روز تو نیست که در اطراف تو جمع شوند
هفتاد هزار نفر که همه ایشان دعا کنند که از امت جدا نمایند و تکلیف اسلام منتهی اند و حال آنکه همه ایشان جمع
شد باشند برای کشتن تو و ریختن خون تو و در دم زینب حق و حرمت تو را بشکردن و اولاد و زمان تو و بشارت
بردن اموات است تا تو نیز در آن وقت لعنت خدا وارد میشود بر بنی امیه و انصار و مصیبت تو خون خواهد گریست جمع
مخلوقات الهی حتی و حیوانات و ماهیها در بیاد و غم می تو خواهند گریست پس فرمود ای پسر ابا عبد الله این حاله من از تو جدا
خواهم و منبأه من تو مفارقت واقع خواهد شد آه ای پسران دست فرمود خضر امام حسن هرگز مظلومی نتواند
مظلوم گریه و گریه در عالم نهد و ستمگشی چون این محنت نصیب ربنی آدم نیست که گدایان از مظلومان ستمند
توان گفت چهره واقعه از ستمگشی آن تا امدت توان شفت بیست بحال انور بن جسته شدن قدس با خون شد سز شد
لاله کون از دیده افلاک بیرون شد فلک ساکن زمین گردان بگردون مهر سرگردان تو کفنی کار عالم از زمین بگری
و ازون شد القصر جناب امام حسن را آنچه مکرر زهر زده بودند جگر میناکش خون شده بود در این مرتبه دست فرمود خضر
از صلابت هر کس و این جناب طایفه را در طشت طایفه و در دستان طشت جگری که در واقع جگر پیغمبر بود
قطعه و کفنی از معلق هفتاد باره جگرش در طشت بخت آه هفتاد باره از گردش گردون و آه از کشته دنیا خروش
از بازی ستاره داد از کنبه مینا دو فرزند علی و کوشش او عرش شد گشته یکی از ضربت شمر و یکی از ضربت ساه
گردیدند و طشت را چو از من کلین حسن از دوزن خلق حکین از دهنه اغضا حسن از صوة الناس معلق گشت
لعل افشان حکین از ناولک بیدار جگرش گشت خون بالا در ضد بودند پنداری ز خون زری و خونخاری
حسن هر خون که خورد او ریخت اندر طینه هینا چو خوت کردند جان بازی بهر ملتباری که مردم با دار آورد
بر روانشان مرگ با اهل بیوکان دو گوهر نه صد تا خشر خون کرد چو افلاک اینچنان گردیدند نام خالک چو گردید
این شهر شویب گویند که این جناب چو در دست داشت آن پاره های جگر را جگرک میداد و پاره های جگر را خضر مانند ما
که بر خاک افتاد و میطاطت حرکت میکرد پس این جناب فرمود که مرز زهر زده شد و از کجا بر سر نالین من آمد و از کدام راه
برگشته در روز قیامت رحمة الهی با او خاصه خواهد کرد جناب امام حسن و زینب خواتون خروش بر آوردند
این جناب از اجنبان و آثار و سپید ظاهر در بسط خاک مصیبتی که بذریقه طاهره پادشاه لولاه رسید با حد از اینها
مرسلین و بفریدی از افراد مقربین از اولین و آخرین رسیدند و در ذریقه طاهره خضر از متشا و نواب اینچ از مردان
بیر و مظلومان امام حسین رسیدند بر حد از زنان اینی به علینا جناب زینب خواتون وارد آمدند هیچ یک از
خاندان رسالت و دنیا مدینت زان غم که دل حکین از آن چو خون بود زان غم که قرین زینب محزون بود کوهنگ
اگر نصیبی قمت صبر زاندازه طاقت جهان بیرون بود آه که چون پاره های جگر اندر و زان اهل بیت خسته
جگر در طشت پند بر سر رسیدند و بدو از این خشر جمع شدند زینب خواتون بدو دست بر سر زد و صیحه زد که
زمن و استماین از زاندا که کو با منکفت سحاب چند با من کینه بخرج ستمگر منکفی هر زمانه خالی انبیداد
بر سر منکفی در دخرمان بدر همان ماد زین نبود این زمان محرم از دگر برادر منکفی مرهی نینداده بر زخم
ز نور جان اول داغ دیگر میگذاری چو دیگر منکفی پس خضر امام حسین عرض کرد که ای برادر بیکه کان دا
که تو زهر زده است این خضر فرمود که از برای این سوال میکنی که و بر ابقیل شما امام حسین عرض کرد که ای

منار کربلا

میدانم

انجناب فرمود که آنکس را که من گمان دارم اگر او باشد غضب و نکال قهار جفا منتهی است و اگر او نباشد
 دوست میدارم که بیکاهای کشته شود بعد از آن انجناب را با بچه از اطلبید بر و ابی چون املغوبه غذا را
 که کار خود را کرد است به همانند احوال پرپی بمجمل انجناب املا انجناب املا که خاتر کردند و اهل حرم و حاضران بنگار
 رفتند پس آن منبع لطف و لسان زبان محتال بر جفا نمود و فرمود ای هسار هسار و ای یار بنو فانی ای یار کج
 بی سبی یار کشد و آنکه چه منی یار و فادار کشد تو دوست مگو دشمن خود کبر مرا کن دشمن خود را بچنین یار کشد
 ای ناسازگار و ای یار نوی جفا کار از من چه بد که خبری زایر من کردند و فرزندان مرا بتم کردی و حق بد بر بنده و معصی
 پیشتره مرا فرمودی من در یار تو کردم و فرزندان و برادران خود را از عمل قبیح تو مطلع ساختم و محکم بود
 به محکم قیامت انداختم املغوبه بر جفا بد ما از چه کشتی جفت شیطان بچشم از چه اطفال مرا کردی بتم ببکنه
 هرگز کسی یاری کشد هیچ من یار و فاداری کشد دارم امتداد خدای و المن که بنیابی تو مرد خوشتر پس
 انجناب او را در غای بد گفت و صورت مبالغه خود را از او گردانید و فرمود که از نزد من دور شو و بد غای انجناب بد تر است
 احوال و دنیا از دنیا کنی کرد تا بجهنم و اصل شد گویند بعد از آن جلت حضرت امام حسن مروان حکم با خود اندیشید
 که چون حسن از تفرقه برادرش فارغ گردید بتجلی تل برادر برادر خود برآید و اگر اسما را بدست او و ابنته و زلفش
 نماید و اسما را و مواسا زود حضرت امام خورشید نشین تا از من انتقام نکشد پس مروان لعین املغوبه را با دو غلام
 و کتیر بنز معایه فرستاد چو اسما را در شام شاه معاویه کشت و با فرزند رسول خدا چه کردی که با فرزند من یزید کنی فی
 که صلاحیت نداشت باشد از برای حسن علی البته صلاحیت ندارد از برای یزید پس یکی از فرزندان طلحه او را بویج
 کرد و از او فرزندان بر کم رسیده و اگر مینا ایشان و قویش یعنی هر وقت قویش انتظاری است میده اند و میگفتند که ای
 یزید از هر میده شوهران و آنچه مذکور شد در این مقام کلام موافقین تمام است که کلا اتفاق دارند بر این بعضی از
 محدثین شیعه را نیز اعتراف چنان است ولیکن در کتاب شرح و الشیعه و آیت شد که چون اسما را بنزد معاویه بردند
 معایه او را زجر کرده که تو حسن علی را کشتی ای یزید پس من یزید نیستی آن ملعون اسما را زود زود کردی
 و با او زانام معاشرت امام حسن مینکرد و نان و آب نمخورد و پیوسته میکفت ای یزید من که رو خود را در دنیا با
 کردم و حال خود را در عقبات تباہ کردم بلیت نشدید و دست خویش بر زمین خویش من خود زده ام چه نام از دشمن
 در روز چهارم معایه مر کرد که چنانچه از او بر داشته مجوز قتل بر بند دست پای و زانکه در دنیا اندازند چو
 بیک فرسخی جز برون سپید طوفان شد بگوزاد بیستاد و زید و املغوبه زود زود بوده در آن جزیره افکند بگر کنی
 از آن نشان بناف خود بنیای از و باقت که چو اسما را بنزد معاویه آوردند گفت امکان برای خواطری بگانه
 اشاکتی بین برای کوفی یوفرا کشته و امر کرد تا او را بقتل رسانند **ذَلِكَ هُوَ الْخَيْرُ الْعَظِيمُ**
 این چه ماتم که نبی تو صراحت **و من ساء له من عظم بکت دست او و علی را بر است**
 این چه ماتم که در کفاطه زار **مجلس هفتم صیاح حضرت من انجناب** راه جانسوز بگردون شر است
 این چه ماتم که حسن علی غم از خلق جفا بشارت غم شهر محرم شد دور لبک نزدیک شهر حضرت ای
 تلخ کامان ز مهلاهل نامردی و ایچره کشان باد بر عشر و ناشادگی کافیت از برای فضیلت حضرت امام حسن
 و فضیلت عزیز و ثواب کربن بر انجناب چه کرد کتاب عالی شیخ صدیق علیه السلام از این عباس روایت شد
 که او گفت و گوستد انبیا در مسجد مدینه نشسته بود که تا گاه حضرت امام حسن بر انجناب داخل شد چون

رضی الله عنهما

سیدکائنات بر این جناب فدا کریت و مکر و فرمود بجانب من بیافزیند که ای فای و از بر زبان راست خود شنید
 و در حق آن سرور و فضا پلن پشما بیان کرد تا آنکه فرمود بدستیکه حسن من است و نور چشم من است و روشتا
 قلبت است پس فرمود که ای اصحاب بدانید که این فرزند من گشته میشود و هر جفا از روی دشمنی و ستم پس در مصیبت
 او جمیع ملائکه اسماها کریه میکنند بلکه از برای او جمیع مخلوقات خواهند گریست حتی مرغان هوا و ماهیها دریا
 و هر کس که بیز و کبریه کند و در دنیا نشو و چینه او در روز که دیدهها کور و نابینا شود و کسیکه بجهت شنبه مطلق
 و مصیبت او قلبش میزیند و عکسین شود ممکن نکند در قلب در آن روز که قلبها محروم گشت که برود در بیع
 و قبر مطهر او در زیارت کند قدم او ثابت و محکم بماند بر صراط مستقیم و گدازهها را بپا خواهد لغزید تا بریزد وجود
 این حادثه معتبر که در فضیلت کربن بر این جناب شریف شد با فتنه بنا بد که مؤمنان و تبعیبا از کفره کردن بران
 سید شایب اهل جان خود زاری نمایند حکیم فریاد ز جوی پشما از زاده هند نامسکنا افغان از زهر
 جفان لعین گشت شهید شاهی که ز شهید لطف و زنده جهان در کتاب بحار الانوار از جناده بن امیه روایت
 که او کف داخل شد بر مولای خود حسن علی بن ابی طالب در مرض مختصر و مرضی که در آن وفات یافت در روز دهم
 طشتی بود که خونی که از حلقهها را با مختصره بخت روان طشت جگرها مختصر یا رچه یا رچه بیرون می آمد
 بواسطه منی بود که با مرغان و پرها مختصر خود را میدویدیم من عرض کردم که ای مولای من چه شد آن ترا که مغلوب
 نمیشد مانی خود را حاضر فرمود که ای بند خدا چه چیز من را بگفتی که مرگ زاید نیست که عهد بسته با ما رسول خدا که
 امر ما ملک مالک شوند و آورده امام از اولاد علی و فاطمه و نبی است احد از ما مگر آنکه مکه موم شود یا بقتل رسد
 طشتی برداشتن من عرض کردم که ای فرزند رسول خدا مرا معطر فرمای مختصر فرمود اینچاهه مستعد شود بر
 سفر خود و مختصیل کن نوشته سفر خود را پیش از حلول اجل اینچاهه تو طلب میکنی دنیا را و ملک طلب میکنی تو را
 بدانکه در کمال دنیا عتقاد و ذریشان عتاب است هیچ بنا از ما نماند در دنیا و نماند بقدر کفایت
 بر دار پس اگر آنچه برداشتن از آن حلال است مدد در دیده و اگر حرام است از برای تو در روزان نخواهد بود زیرا که اخذ
 کرده مثل اخذ کردن از مرد و اگر عتابی در آن باشد عتابی که خواهد بود و عمل کن از برای خود که هفت بند خواهی
 یعنی کاری که داری و بنایی که میگذاری سعی در استقامت آن کن که هر روز محتاج بتعبیر نشوی تا عمر عزیز تو در تعبیر
 آن صغر شود و عمل کن از برای آخرت خود که گوناگون خواهد بود و کلمات حکمت آيات ایجاب بسیار است که همین تمام
 اکفای نمودیم پس فضل این جناب منقطع شد در دنیا مختصر بخود زرشده که من ترسیدم که الان مختصر وفات کند
 و در کشف القم از عمر بن اسحاق روایت شد که گفت من نامردی دیگر بی عبادت مختصر رفیق و مختصر بود که در مصیبت
 پس فرمود که ای پسر اسحاق هر چه میخواهی من سوال کن من عرض کردم که اگر در اینحال از جناب ما سوال نماید بی ادبی است
 و بیاعتنا نیست است این جناب فرمود هر چه میخواهی بپرس پیش از آنکه من از شما شماها بروم من عرض کردم که صبر میکنم
 نا خداوند عالم شما را عافیت عطا فرماید با نوقت هر چه خواهم با سرحت سوال خواهم کرد اینجناب فرمود که ای پسر ما هرگز
 زهر نماند لکن هیچ مرتبه مثل ایند فعه که جگر پیاز و پاره و شوشه است جگر در دنیا طشت مختصر بعد از
 امیده عافیت از من مذا را وی گویند که من و رفیق از سخن مختصر که بران شدیم و مسائل خود را عرض نکرده از خدمت
 مختصر پرسیدم و چون فدا بیعت مختصر آمدیم دیدیم که در ریخت خواب خود میغلطد و نالههای مختصر بر
 میکشد و برادره مظلومش جناب امام حسین بر این انشور و کونین نشت بود و کبریه میکرد و سایر برادران مختصر

م

بنا

ماشم ایشاده و نشسته بودند با هر زمره ملاحظه کن که خضر امام حسن بنحو از دنیا رفت برادری مانند امام حسن
 و سایر برادران بگردن اطراف جوانب خضر نشسته و گویان بود نداده ام چنانکه هم از برادر بزرگوارش و شما که باید
 مجروح بود و حال مینظرند جوانان بی هاشم و برادران و در اطراف خضر قطعه
 و قطعه پاره پاره اعصاب او فدا شده و با این حال صفا انالذعیالسن که از تشنگی و بیکسگی خورد مینالیدند بکوشش
 میسرند و از چنان طرفی از انقوم بد مطورت و ان گروه کافر خالی از غیرت بر این خضر حمله میکردند و هر نوع از حربه برین
 اهل بیت شریفان مظلوم بکار میبردند و او را با احوال خود نمیکند اشتند بنان یک جسم هزار تیغ فولاد بت کردن و ضد
 هزار جلاد بت سینه صد هزار بیکان بت صند و دو صد هزار صبا بگشته و بیکه آن خراجت بگرم و هزار
 تیغ تیزند نشند گئی با این زمانه در هر کسی نمیدهد یاد شیخ جندین در کتاب ایشالی و ابنت که دره است که چون
 حضرت امیرالمؤمنین در زمان وفات رسد الخضر میگریست یکی از حاضران عرض کرد که با این رسوائه ایاشا بجهت
 مردن کریمین فرمائید و حال آنکه مرتبه و مقام و عزت او در نزد مطلق علم هویدا است و بتوجهی که رسید انبیا ص
 در مدح و وصف او فرموده است و شایسته است که مطلق شایسته اند بجان آنکه بتیغ شایسته او رده و سه نفع جمع
 اموات خود را با فقرات تقسیم کرده حتی آنکه یک نعلین از خود نگاه داشته و دیگر را با فقر دادی پس چنین صاحب مغان
 و چنین مقررین نگاه خداوند بایمان ملک تو شایسته است و تو میگری که کما الخضر فرمود که ابی خلیفه بن هلال الطلع
 و فرات لاحت بینه که میگری که زجهت خود خبر بیک از زمین و چون ان عقبه کنه از او در وقت است تسلط نمیکند بر عمل
 ندگان در زمان محاسبه بیک دیگر از جهت عقاب و شایسته است که در زمان امام حسن بن بزرگوار و پیش از
 زجهت بخاطر که زبندن محاسبه انحال تفاوت و ترس باشد و گریه و ناله سد نمیدانم که مینا بچارگان عاقلین شایسته
 و جبهان نهانیم و اما گریه خضر از جهت عقاب و سواد و حقیقت چنان است که الخضر فرمود و در خصوص دوستی
 مانند امام حسن بن خلاصه کلام خضر امام حسن بن از شد در دینش و شوش شد چون بوش آمد طشت طلب فرمود
 وصال در باب فوط طشت طلب گریه ناله کرد ان طشت از خون جگر باغ لاله کرد خونیکه خورد در هر عمر نکلو
 برینت خود را طی خون لچند ساله کرد نبود عجب که خود جگر بخت دفع عمریت و زکار همی زبانه کرد
 خون خوردن و عذارت خلق و جفای هر بینه امامتش برادر حواله کرد ستوان نوشت قصه در دینش نام در
 توان ز غصه هزاران ساله کرد زینب کشید مغز او از جگر کشید کلثوم زد بشیر از دندان ناله کرد هر خورش
 که بود روان کرد سبیل خون هر خضر بیک بود بریشان کلاه کرد اول از مدینه بگفت انما کذبت انروز
 شد عیان که رسول خدا کذبت پس ان دونو ناله بوشا خلافت دو سصد نینهار مانند و بیکریست بیک
 بکدی کرد و او رده اردون سینه سوزان آه آتش بر کشیدند جامه طاق بر تن میدند شور و نشور اشکارا
 و منکامه صبح قیامت پدید انکر پنهان دو شاخه زاده بزرگوار در و دیوار بگریست پس خضر امام حسن بن عجب
 الوصیت جدت عالی مقدار اسم اعظم و اسرار ماست و ذایع انبیا با بجناب امام حکیم تسلیم فرمود و بیک حکم الهی
 خضر را وضو غسل خود نمود و کلبی از خضر امام محمد باقر علیه روایت کرده که چون زمان رحلت خضر امام حسن
 رسید الخضر حاضر امام حسین را طلبید و فرمود که ای برادر رکاب نوزاد وصیت میکنم بوجه چندین تو حفظ
 کن وصایای من چون من از دنیا بروم غسل ده و کفن کن و برین بعد رسول خدا ان الخضر را زیارت کن بعد از
 بر کفران جنازه مرا بقبرستان بقیع و مراد انجاد فن کن و بدانکه من خواهم در سید از عایشه جگر بچند که ظاهر

صفت کبریا

شور مردم دشمنی او نسبت بخدا و رسول و شما اهل بیت الحان و این فقره اشاره و معجزه بود از آنحضرت که انجا از غیب فرمود
چنانکه گفته شد صریح است و اینکه مقصود آنحضرت از آن وصیت فرموده را بر وضه جلد بزرگوار ببرد چنانکه
ضد است شقاق اجتماع بوده و در زمانی شیخ مفید است که آنحضرت وصیت فرموده بود که او را در نزد جد بزرگوار
دفن نمایند مگر آنست که وصیت ظاهر آنحضرت بوده تا بر خلاف کفر و نفاق اهل شقاق اشکار شود و وصیت حقیقی آنحضرت
دفن در بقیع بود شاید بر آن آنحضرت بموجب وصیت آنجناب بنا بر روایت سابق خود فرموده که آنرا مانع شود دفن من در
بها و جدم رسول پس با وجود علم آنحضرت بمنع غایت و حق فرمود آنجناب ریختن خون مکملات آن چگونه متعوت که آن
بزرگوار وصیت فرماید که باید مراد زرد جلد فرساید حاصل بعد از وصیت آنجناب بر او در چند خود حضرت
امام حسین اطفال خورد تا خود قاسم عبدالله را طلب نمود آب از او را غوش کشید و فرمود آنجنابان بدو ای
بیکسان رکب در دوری نشما اگر است بر من لیکن از قضا الهی خیاره نیست چه هر مکن ز راه عدم در پیش است و
هر پی و بی از تیغ اجل دل پیش این ره هر زاد و پیش بود پیش ویر اما ای نوردیدگان من بعد از من صبر پیش کنید
و دل خوش دارید که غم غم پرورد شما جناب امام حسین بر شما بجای بدو غم خوراست و شما از هر غم غم گنا پس با
صورت چو ما ایشان را بوسید و فرمود که وصلای نوردیدگان خوشا روزگار تان با ذابکر بلا قدی استوار تان
ببیند چون مباحذ غم خویش را یاری و کند که حق با دار تان در موقفی که حرمج شهادت است قربان او
شود که همت افتخار تان عم زادگان غم زده غلظند چون بخون جانان من مباحصوگر شغارتان چون نوح در
میان غرقاب غم فند نظارتا که بجا بوند بگارتان ببیند چونکه نوسف زهر ایچک کرک چو صید کرک دید
مبادا فرارتان بایید چون بدار یهودان مسجدا هرگز مباحصبران که بر وفاتان پس دست آن دو نوردید
او چند که گفته به برادر و مهر پر و خوشتر و گفت ای نوردیدگان این کودکان خربین یار باش با ایشان پس از من
تو غم خور باش پس من ندانند غم از تو کن ندانند غم از تو فریاد رس غم بکنند و بجا در این دیار نه بجا
فرار و نه بجا قدر از احوال قاسم خبر باش به شهزاده عبدالله اللهم یار باش که ایشان را هر چه جان در تانند
هر ناز پرورش من اندا هموالیان کویا این سفارشات جناب امام حسن که در زیاده اطفال خود بجناب امام حسین
فرمود که باندازت از اری دشمنان با ایشان نرسد و روز غما شو را هنگام و ذاع قاسم غم خود را بجا طر
که غش کرد و شد خرن و کثرت هم و غم آنحضرت واضح است که بر هر حی نطایفه گمراه بر تیر رسید بود که طفلی که پای
مباکش هنوز بکرب رسید و چندان از مرحله زندگانی طی نکرده بود با ایشان معرفت و آنحضرت مبدانت که ان طفل
بصبر خیز و شمشیر پاره خواهد کرد بنا بر این اگر جناب بید الشهداء غم فرمود بچنان بوالحاصل بعد از اینک آن
منوم محسن سفارش فرزند تان و خواهران مظلومه اش را با برادران بجناب بید الشهداء فرمود گفت ای برادر من
که ایچک فدای تو کر نکش همکن کم چه چاکه فرمان حجی و لکن است بدست ما دیده طفل ندیم من قاسم اگر فدا
تو بجا میکند بجای من است مرا کون تو کفن پوشی ای برادر بجا ولی شدت بلا بیکر تو بیکفن است تن مرا تودی
غسل از پنده ولی فغان که غسل تو از خون خلو خوشتن است بعد من به پنهان من نوازش کن علی الخصوص
بقاسم که نور چمن من است کون عبال من اندر بیانت بین ولی عبال تو نظاره کان انجمن است پس دست فرزند
خود را با برادران کوفت بک بک و ابی بصر امام حسین سپرد و با یکبار از اهل بیت ذاع فرمودند در انوقت فریاد و ناله
و افغان اهل بیت رسالت بر سر برین رسید هر کس از بیبونی نوازی برداشت که غلظت و جرح برین افتاد بسلا

تو کفنی سرفیل صورت قامت میدد مخلوق جهان شد قیامت پدید زنان ماتم دار کیو کشادند و ازین
 با دوازده اشین خرم مهر ماه را بر باد فنا دادند بدت زد و دام انبشارشان خورد شد تا آمد مسیح از خراج چا
 باد و چشم اشکبار آمد زینب خواتون و او کلثوم باریده کر بان و سپیده سوزان این یک سز پرای مبارک اندر
 میسوان بلک جبین بر قدم انور معظم میبالد و میبالد میبکفت کز ندت مباد از دور سپهر این نونماناد
 رخنده مهر جهان بدتو باد اسر خراب برانش دل چرخ با ذاکباب ز بعد توای نوکل باغ دین مباداد کر
 سز روی و زمین خواناد بعد از تو دیگر هزار مناد احوال از در کونهار دزان وقت حضرت امام حسن مجتبی
 کشود و بجز نظری بر اهل بدت خود کرد و دید حق بین را بر هم نهاد و غش کرد و بعد از طانی که دو مرتبه چشم
 کشود بد که خواهران و برادران و فرزندان سر در مظلومها گریان و نالاندا بجناب فرمود است و دعای الله و اقرمه
 علیکم السلام یعنی شما را بخدا میسپام و سلام من بر شما باد ای برادر ای حسین تو مع من از جناب توانستند
 از اهل و عیال برادران و فرزندان و اطفال من تو مع من بظهور رسد ایشا را عفو نمائی و بخاطر من از ایشا
 در کذب و انتقام از ایشان نکشی پس وی خود را بر روی برادر هم نهاد گذاشت و گفت ای برادر الحال از تو مفاوقت
 منبکم پس وی خواهران و برادران دیگر کرد و فرمود که سبحان و انت که جادو را زتن پاکه وقت است که چون
 کج سپاند بخاکم یا از سر خاکم میکشد میکشد چون منظران چشم بره بعد ملاکه این طاوسه و دیگران زوا
 کرده اند که چو اثار و احوال بر حضرت امام حسن ظاهر شد جناب پیدال شهادت خود را بر یک برادر آورد و عرض کرد
 که ای برادر من خواه ای وقت که مو بر تو وارد میشود از احوال تو مطلع باشم ایجناب فرمود که ای برادر شنید از جد
 خورشول خدا که تا روح در بدن ما اهل بیت است عقل ما از این بگریزد دست خود را بدست من مگرد چون قبض
 ارواح ز ملاقات کنم دست تو را میفشارم پس آن دو برادر دست یکدیگر را گرفتند دست از ناله برداشتن و از ای
 جوهر حسین دست بدست حسن عبت گذاشت بدست یعتار دستا دنیا جان داشت که با کمان بطرش سو
 سقف خانه فنا د کشیدای و بر روی شای داد مظلوم گریه کوش خود را بر یک دهان زهر خورده برادر
 بر درین شنید که میفرمود که ای عزیز بدانکه ملک الموت بمن میگوید ایتر فان الله عنک فی حق جد شافع یعنی بشا و نیاید
 تو را که ملک جبل از نور ضعی است و جد بزرگوارت شفیع روز جزاست پس فرمود که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا رسول الله و اشهد ان ابی و صیبه و خلیفه و و نیک مباحث از شد زهر زد شد بو و پاهای خود
 بجانب قبله کشید و بدست باک بجانب همان اشاره فرمود و بزبان فصیح گفت یا رفیق الاصلی در کمال شوق و ذوق در
 بر فتوح انحضرت مجس با و جهان در ایشانه قدس جای گرفت مفصل چو این مشاهده کردند ان بلا کیشان نماد
 مهر و غمزه بر سر ایشان تمام و احسانا و محمدا کوپان زدند چاک کریان صبر تا امان خصوص حضرت زینب که
 دل بخون تریود ز خواهران هم پیدایش فرود تریود ستاد بر سر ان نفس شهادت فکده شال بگردن مجتبی
 نحو بالا آه که قیامت عیب در خانه در حاکم انحضرت بر ناپسنداله الوداع و الفراق و در احسنه از باقی و جات اهل
 حرم محرم بلند شد دوستان و بی هاشم خبر از کرد بدند هم بر سر زنان و و اما ما کوپان و بکضه و اصدومنا
 و جماعتی با بن رسول الله میبگفتند و دانسته ان ماتم سر شد آه که سید شهادت فریاد و انگاه برداشت عیال
 علماء بانها افرشت محمد و خود دست اند بر سر که استند قاسم عروس از حیات ما بوس زنان و در حان قرین هزار
 گونه افسوس احباب فاری جمع کشند و شال غم بگردن انداختند احوال جناب امام حسن چون رخت نمود

از اطراف جوانان جناب قاری صاحب و انصاف و اجاب بودند بکنش و زن انمظلوم پر از خنده آه که از مصیبت
جناب امام حسن عینا اندوه و بیلیات امام حسن فرقی نییافت ببت حسن خوردن آب است از جگر بیباب
حکیم نشسته لب ز محطاب سپینه کباب حسن بپشتش اگر رخت پارهای جگر حکیم کشد سرش ز بپشت
بوم شراب خرن که داشت سستی و کثرت ناپی حکیم ز بپشتش خواهرش گرفته ز آب حسی که ز بند بپشتش
نبد عزادارش حکیم با تم او و خوش طهر کشته کباب حکیم که قانمش از خون بکف جنام آید حکیم سر
مخاس بخون حلقه خفا حزن که رخت کشید از سبک با وجع حکیم با تن چند چاک او فناده بخاک
بسمان بر حسن کشته زهر سم از دل بنال پیشه سنا و در این کربت ما تیره او فاطمه نموده است
در کمالش هر چه هر کس گفت افزون بود از آن محاسن که در کتب محضرا آه کرد و در رسیدن افت عین الکمال
بود باغ امامت و هلال بارود ندید کلا از خلافت کلینی با عدال تپش بیداد کرد و قامتش از پا فکند
شد کل و پیش از تازاج خود تپا با در غرابش چیزی از ناخن غم پر زرش مهراد در ماتش بر جان محزون صد
مار و پیش افتابی بود در برج سر ابد ز بغا کامدش از کربش کرد و زوال صاخر فضول الهه که یکی از محدثین
عامه است از عبد الله شاد روایت کرده که گفت سول خدا بناز عشا آمد و حضرت امام حسن را بردوش نشاند
خو کوفته بود پس انجناب بر زمین گذاشت مشغول فریضه عشا کرد بد چو سجده رفت حضرت امام حسن بر پشت
مبناک انحضرت نشست و انحضرت سجده را طول داد من سران سجده بر فرشته دیدم که حضرت امام حسن بر پشت انحضرت
نش و ان بزرگوار در سجود است من باز بینه رفتم چو انحضرت از نماز فارغ شد مردم عرض کردند که بار سول الله
تو چون سجده رفتی چندان سجده را طول دادی که ما کمان کردیم که امری حادث شده و با بر تو و وحی نازل کشید ان
حضرت فرمود که کاذب که بکن یعنی هیچ بل از انها واقع نشد و لیکن پیش حسن بر پشت من نشاند من مکروه میدانم
که تعجب نموده او را فرود آورم پس در کعبه را طول دادم تا او بخواهش خود از پشت من فرود آید اهلان ملاحظه
نمایند که محبت و میل سول خدا انحضرت امام حسن بیچ مرتبه بود که شد علفه با انجناب در حال نماز و فریضه
ببینا از ملاحظه خواطر او را میفرمود و سابق او را فریضه میداد و کرامت خواطر و مکال ان نور دیده اولوالعین
و دوست نمیداشت تا مقابله در و منافقان بد از خناری بتوان بر کز بیده معبود از دخول حرم محترم مجد انحضرت
منع نمیشد و جسم پاک و جسد طیب طاهر انحضرت تیر باران نموده در مرد و لعین کافر نیکدرا که مفضوح خدا
و سید المرسلین بودند در جلاور سول خدا صیادند و ابدا ابدا انخالص انجاد را از رده و طول از هم خوابی ان
و منافق ساختند ای و ز کار او تو و بی همی تو دار تبیین این مقال و خلاصه این اجال است که صاحب
ز مردی جنان جناب امام حسن رخت از این غار بیت مکان حسن آباد روخته رضوان کشید چنانکه اشب و افغان
از زره لامکان گذشت جناب امام حسن قبا انک خوار همگی سخن تو بود زبان میناک به دستان زان و افغان
کش و فرمود ای امایبت رسول مجید صبر کنی و فرمود خور در ان خدا طلبید و غم بداید که اینک بر آدم امام
در در فضات جنان در خدمت جد پدیر بران خویش بپوشش نش و ابواب محنت و غم بر دست خواطر بسته است
پس علیا جناب بند و ام کلثوم را بشکینا امر فرمود و بهت بجهت و تکفین انحضرت مشغول گردید مقبل تسلیب
و از غسل از حور العین حنوط طبری و در جبرئیل امین نماز کرد بر او حضرت امام حسن زدند صفت
نماز و غسل تمام قوم نبی هاشم از انان و زکوری فریضه او یافتند فیض حضور پس از نماز خلافت بر نفس او همراه

جلال حضرت امیر

روان شدند سوی تربت رسول الله چون جنازه آن سید محسن را برداشند حقیقت آنحضرت برای مجاز
 عهد و وصیه مقدس سید انبیا همادند بنی هاشم و اطراف آنجنازه و اما کویان قاسم عبد الله با کربان در
 بر سر زنان حضرت امام حسین با کمر شکنی با ناله و افغان مرویست که زنانی که بشرف مزاجت و حقیقتاً آنحضرت
 شرف شده بودند و آن بزرگوار ایشانرا طلاق گفته بود که قریب سیصد نفر بودند و آنروز از عقب
 جنازه آنحضرت با پای برهنه بر سر زنان و واستها کویان میفرستادند و تم آه از غریبی خاص لعیبا و غریب
 نبودند که بر روی خاکهای کرم و صحرای کوبلا افتاده نه بیشتر و در بر پا و فرود بر سرش متکالی بلکه آن مظلوم
 و بکهای آن افتاب تابیده انصحر از جمع فرمود و سر یکی خود را بر دامن خاک هلاکتها تا ابوی داشت مگر جویند
 غسل نداشت مگر جویند اعضا او کافونی نداشت مگر خاک کوبلا عزاداری برای او نبود مگر مغان هوا بخدا
 قسم که مصیبت آن شهید مظلوم و مصیبتی نیست که از خاطر ما رود یا آنکه چنین حادثه را حد از اول دنیا الی
 هذاری داده باشد مرتب در کربلاست شور قبامت همان هنوز خون بار داسمان زکران اگر آن هنوز
 بر سینه زخم تبر مزازان و بردش داغ برادر و پسر فوجان هنوز سرب و حش و طبر و سلیمان کوبلا از
 خطا ملامت اندر دهان هنوز بقور با ملت بی باقی مزار باشد داغ بوسف خود ناتوان هنوز در نا
 افتاب من نازین او داد و تبر و نیزه بر سر پیمان هنوز زینت و غنچه بر روی بخت باب داد و سکایت
 از ستم کویان هنوز در کتاب عنون المعجزات سید مرتضی علم الهدی روایت کرده که چون مروان بن الحکم که طرد
 و رسول خدام مطلع شد که حضرت امام حسین را میخواهند در روضه عرش و عهده جد بزرگوار شرف نمانند بر
 اسر خود سوار شد و بجانه عایشه در خرابی گرفت گفت بد و سبیکه حین علی میخواست که برادر خود را در
 نماید با رسول خدام بخدا قسم که اگر چنین کند البته زایل کرد آن مفاخری که از برای پدر است از برای بیوفی
 او که غمزه خطاب است غایب گفت ای مروان تدبیر چیست مروان گفت اینک اسر من حاضر است که بر او سوام
 این اسر فرود آمد و غایب را سوار کرد و اول زنی که در اسلام بر زن سوار شد غایب بود و حال آنکه رسول خدا
 منع فرموده بود زنان را نشویند سوار شود و او را نشد و مرد مرا تحریر صحرای کرد و
 مفانله با حضرت امام حسین و حضرت بنی هاشم بود ایشانرا که نگذارند که جنازه آنحضرت را در آن موضع دفن نمایند
 ابن عباس گوید که چون جنازه امام حسین را بجوای قبر مطهر سید انبیا رسانیدند در نزد عثمان و سایر بنی
 امیه را دیدیم که میگویند که ما را از این میبوشیم که عثمان بر بدترین حالی در بقیع مدفون شود و حین علی در بقیع
 و رسول خدام این میخواستند تا نه برها شکسته شود با عباس کویان که در کفن بودیم که ناگاه صدا
 نغمه شنیدیم چون نظر کردیم غایب دیدیم که عیاش آخر تر از خود حرام ساخته و نقاب چنان از صورت بر انداخته
 بر استرین دار سوار گمانی در دست دارد و همه اسرار هم شرموننده اش عدوان بدلتا و رخنه جلالتناحرا
 پیرامنت سنک بنیاد ستم در دامش مردمان را تحریر بقتال مینماید چون نزدیک جنازه آنحضرت امام
 حین رسید با سوار فریاد بر کشید و که بکشود زنان به تلخ کویت کرد آغاز سب و ریش کی قوم از اینجای
 دیگر چه بگفتند بد دل نفس حین ارگشتند زارم در خانه میگویند که دارم بخدا قسم که نمیکذارم که حین
 در این موضع دفن نماید و احترام رسول خدا را در هم شکنید پس جناب سید الشهداء فرمود که ای عایشه تو هفت مرتبه
 رسول خدا کردی داخل کردی بر آنحضرت کسی را که دوست نمیداشت آنحضرت قریب و زودا که برادرم

در

کتاب الامور

منع فرمود از جدال و مناظره در این هنگام هر پسر و زاده‌ای که در این مکتب می‌بود
 حنفیه گفت ای عایشه بنت ابی بکر گفت لو عشت تقبلت لک اللع من الثمن فی الکلیت فبیت یعنی
 دهر و زرد و جنگل خلم بر سر سوار شد و بچنگ پدر بزرگوارم رفتی و امری بر سر سوار شد و بچنگ فرزند
 رسول خدا آمد و اگر بعد از این زندگی بر پهل نیز سوار خواهی شد و امری بر سر سوار شد رسول خدا نه بان از وقت
 سهم داشت تو هم را بفضیلتی شرف شد و این خانه را خانه خود نام نهاد و اگر به این بود که برادرم وصیت فرمود که امری
 بعد از شش ماهی خود بخورد فریاد می‌پند که با اینجاست که با ایشان سخن و ناز می‌کنی چه سلوک می‌کردم
 جوهری این قاعده داشتند سلام در خانه خود بکبر از ام بگذرد مگر چناننداری شهر از رخ ماضی
 نداری عایشه بر پشت گفت ای پسر حنفیه تو را با این سخنان چه کار اولاد فاطمه خود حاضرند سخن بگو
 تو شایسته سخن گفتن نیستی زیرا که مادر تو فاطمه بنت خوله حنفیه است جناب امام حسین فرمود ای عایشه
 چرا دور می‌کنی محمد را از فاطمه هر پسر و زاده‌ای که در خانه او است و از فاطمه که هر سه از جناب بودند پس عایشه نعره بر کشید که
 دور کنید عیش حسن از خانه من بخدا قسم تا بگویم بر سر یا قیامت بگذارم که او را در خانه من دفن کنید در کتاب
 مناقبت که جویم کماله بنی هاشم و بنی امیه و مروان و عایشه بطول انجامید عایشه مرگ کرد که بگذرد بنی هاشم
 تیر باران کردند که هفتاد و پنج تیر بر بدن زهر خورده اند و ظلم و امام مسعود سپید چون برادران و
 اصحاب و سایر بنی هاشم این پیشری استم از عایشه مروان بن حکم ملعون بدند به شهادت اسیح کردند که ای عایشه
 بنی هاشم و ای سرور ما تا کی صبر می‌مانی اینجاست حقیر ترند از آنکه این نوع سلوک با ما تا ما بنده چرامرخص می‌فرمائی
 که بنی ایشان از برخاک مالیم که تا بر ایشان معلوم شو که شمشیر ما برنده تراست شمشیر ایشان جناب امام حسین
 با چشم گریان بر برادران مهربان و سایر بنی هاشم رو کرد و فرمود که شما را بخدا قسم مندم که وصیت برادرم را ضایع
 نکنید که خون ریخته شود الحق نوجوانان هاشمی در روز عاشورا زاده مردی مردانگی دارند و هر یک بعد از
 دیگری بر تر و بیم رویش و سنا می‌فریند خصوص ماه بنی هاشم و افتخار او بنی هاشم این زمان ای
 هاشم نیست وقت زرم ما زرم ما موقوف باشد در زمین گریه و افتخار اشراف و اعظم حضرت عباس است
 برادران آن سرور ما در آن روز در پاری برادر مهربان باد شهادت این کاری کردند سلوک نمودند که با بوم
 القیام مردانگه‌های آن بزرگواران و در زبان خاص و عام است و اگر نیکو گهران بجز این هفت صد اولاد
 عزیز و عالی مرتبت مانند پدر ختم شجاعت کردند تا کشف شود معنی فرزند خلف القصد شمشیر هاشم که
 در روز شهادت حضرت امام حسن بجرم و شهادت مخالف فرود بودند از بنام کشیدند و تا جادریکند و
 روان در تن داشتند بقیه از رسولان بازی فرنگ داشتند جوهری یکی از سران محرم بود ضیا
 چشم حقیر چنان بود به دست امامت برآید شهید گریه بود اما با وجود عمر قبل از آن امام زاده جلال
 در روز عاشورا شجاعتی از آن شاهزاده از او بظهور رسید که روزگار از دلبری استم و اسفند با فراموش
 کرد الحاصل جناب امام حسین جنازه برادر بزرگوار خود را بقبرستان بقیع آورد و در آنجا مدفون است ابکاش
 در کربلا معلی برادر بی برای آن امام مظلوم و شهید مومنان امام حسین ماند بود که بعد از شهادت حضرت
 متوجه دفن جناب می‌گردد که سه روز و سه شب در روز و سه شب در روز و سه شب در روز و سه شب در روز و سه شب در روز
 گریه می‌جو و از دست ظلم و ستم و بیگانه‌ها در میان آن پیکر زانین عزیزان نماند در کتاب اخبار الانوار است که جوهر حضرت

منع فرمود از جدال و مناظره در این هنگام هر پسر و زاده‌ای که در این مکتب می‌بود
 حنفیه گفت ای عایشه بنت ابی بکر گفت لو عشت تقبلت لک اللع من الثمن فی الکلیت فبیت یعنی
 دهر و زرد و جنگل خلم بر سر سوار شد و بچنگ پدر بزرگوارم رفتی و امری بر سر سوار شد و بچنگ فرزند
 رسول خدا آمد و اگر بعد از این زندگی بر پهل نیز سوار خواهی شد و امری بر سر سوار شد رسول خدا نه بان از وقت
 سهم داشت تو هم را بفضیلتی شرف شد و این خانه را خانه خود نام نهاد و اگر به این بود که برادرم وصیت فرمود که امری
 بعد از شش ماهی خود بخورد فریاد می‌پند که با اینجاست که با ایشان سخن و ناز می‌کنی چه سلوک می‌کردم
 جوهری این قاعده داشتند سلام در خانه خود بکبر از ام بگذرد مگر چناننداری شهر از رخ ماضی
 نداری عایشه بر پشت گفت ای پسر حنفیه تو را با این سخنان چه کار اولاد فاطمه خود حاضرند سخن بگو
 تو شایسته سخن گفتن نیستی زیرا که مادر تو فاطمه بنت خوله حنفیه است جناب امام حسین فرمود ای عایشه
 چرا دور می‌کنی محمد را از فاطمه هر پسر و زاده‌ای که در خانه او است و از فاطمه که هر سه از جناب بودند پس عایشه نعره بر کشید که
 دور کنید عیش حسن از خانه من بخدا قسم تا بگویم بر سر یا قیامت بگذارم که او را در خانه من دفن کنید در کتاب
 مناقبت که جویم کماله بنی هاشم و بنی امیه و مروان و عایشه بطول انجامید عایشه مرگ کرد که بگذرد بنی هاشم
 تیر باران کردند که هفتاد و پنج تیر بر بدن زهر خورده اند و ظلم و امام مسعود سپید چون برادران و
 اصحاب و سایر بنی هاشم این پیشری استم از عایشه مروان بن حکم ملعون بدند به شهادت اسیح کردند که ای عایشه
 بنی هاشم و ای سرور ما تا کی صبر می‌مانی اینجاست حقیر ترند از آنکه این نوع سلوک با ما تا ما بنده چرامرخص می‌فرمائی
 که بنی ایشان از برخاک مالیم که تا بر ایشان معلوم شو که شمشیر ما برنده تراست شمشیر ایشان جناب امام حسین
 با چشم گریان بر برادران مهربان و سایر بنی هاشم رو کرد و فرمود که شما را بخدا قسم مندم که وصیت برادرم را ضایع
 نکنید که خون ریخته شود الحق نوجوانان هاشمی در روز عاشورا زاده مردی مردانگی دارند و هر یک بعد از
 دیگری بر تر و بیم رویش و سنا می‌فریند خصوص ماه بنی هاشم و افتخار او بنی هاشم این زمان ای
 هاشم نیست وقت زرم ما زرم ما موقوف باشد در زمین گریه و افتخار اشراف و اعظم حضرت عباس است
 برادران آن سرور ما در آن روز در پاری برادر مهربان باد شهادت این کاری کردند سلوک نمودند که با بوم
 القیام مردانگه‌های آن بزرگواران و در زبان خاص و عام است و اگر نیکو گهران بجز این هفت صد اولاد
 عزیز و عالی مرتبت مانند پدر ختم شجاعت کردند تا کشف شود معنی فرزند خلف القصد شمشیر هاشم که
 در روز شهادت حضرت امام حسن بجرم و شهادت مخالف فرود بودند از بنام کشیدند و تا جادریکند و
 روان در تن داشتند بقیه از رسولان بازی فرنگ داشتند جوهری یکی از سران محرم بود ضیا
 چشم حقیر چنان بود به دست امامت برآید شهید گریه بود اما با وجود عمر قبل از آن امام زاده جلال
 در روز عاشورا شجاعتی از آن شاهزاده از او بظهور رسید که روزگار از دلبری استم و اسفند با فراموش
 کرد الحاصل جناب امام حسین جنازه برادر بزرگوار خود را بقبرستان بقیع آورد و در آنجا مدفون است ابکاش
 در کربلا معلی برادر بی برای آن امام مظلوم و شهید مومنان امام حسین ماند بود که بعد از شهادت حضرت
 متوجه دفن جناب می‌گردد که سه روز و سه شب در روز و سه شب در روز و سه شب در روز و سه شب در روز
 گریه می‌جو و از دست ظلم و ستم و بیگانه‌ها در میان آن پیکر زانین عزیزان نماند در کتاب اخبار الانوار است که جوهر حضرت

ادامین